

مؤلف : شهيد رابع
آية الله العظمى مرحوم سيد محمد باقر صدر

تشیع

يا اسلام راستين

ترجمہ از :
علی اکبر مہدیپور





۴۵ ریال

اندیشه‌های اسلامی

۲



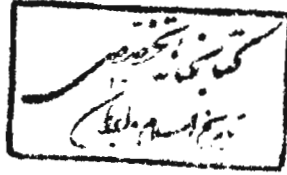
انتشارات روزبه
انتشارات روزبه

با همکاری کتابخانه بزرگ اسلامی

تهران - خیابان شهید احمد احمدی پلاک ۲۲۱ تلفن ۳۵۲۸۴۹

مرکز بخش : تهران خیابان سمیه بین مبارزان و فرصت

واحد کتاب بنیاد بعثت تلفن ۸۲۱۱۵۹



تشیع

یا

اسلام راستین

✽ کتاب : تشیع یا اسلام راستین
✽ مولف : آية الله سيد محمد باقر صدر
✽ ترجمه : علی اکبر مهدی پور
✽ از انتشارات روزبه
✽ با همکاری: کتابخانه بزرگ اسلامی - تهران - خیابان گوه پلاک ۲۲۱
تلفن ۳۵۲۸۴۹

چاپ از : چاپخانه حیدری

پیدایش تشیع

برخی از پژوهشگرانی که در پیرامون " تشیع " به بحث و گفتگو پرداخته‌اند ، کوشیده‌اند که آن را به عنوان مکتبی ترسیم کنند که بعد ها در اجتماع اسلامی بوجود آمده است . و خواسته‌اند ملت شیعه را به عنوان يك ملت نوظهوری معرفی کنند که در طول تاریخ بر حسب يك سلسله رویداد های تاریخی و تحولات اجتماعی در پیکر مسلمین پدید آمده و به تدریج بر شعاع نفوذ و دامنه گسترش خود افزوده و با گذشت زمان به صورت يك مکتب ایدئولوژیک درآمد است !.

طرفداران این تئوری ، پس از توافق در اصل آن ، درباره علل و حوادثی که — به نظر آنها — موجب پیدایش این فرقه در پیکر جهان اسلام شده است ، اختلاف نظر داشته ، و به سه دسته تقسیم می شوند :

- (۱) برخی از آنها خیال می‌کنند که " عبدالله بن سبا " فعالیت — های سیاسی او موجب پیدایش فرقه ای به نام " شیعه " شده است !
- (۲) وعده ای از آنها ، آغاز ظهور تشیع را به عهد خلافت حضرت علی (ع) و حوادث سیاسی و اجتماعی آن عصر نسبت می‌دهند .
- (۳) و گروه دیگری هم علل پیدایش آن را در حوادث و رویداد —

های بعدی جهان اسلام جستجو می کنند!

به عقیده ما ، آنچه برخی از مورخان را به ساختن و پرداختن این تئوری ها وادار کرده ، این است که :

" شیعه در صدر اسلام ، تنها به صورت يك عضو کوچکی از پیکر امت اسلامی و وابسته به آن، به چشم می خورد ، و این يك واقعیت تاریخی است " .

این حقیقت ، باعث شده که برخی از مورخان ، " تشیع " را يك ایده و عقیده استثنائی پنداشته ، و " شیعه نبودن " را مطابق قاعده بدانند !

به خیال آنها ، تشیع پدیده ای است که برخلاف قاعده در جامعه اسلامی بوجود آمده است و باید علل و انگیزه های پیدایش يك چنین امر استثنائی را ، برخلاف وضع عادی و طبیعی ، مورد تجزیه و تحلیل قرارداد! ، ولی بدیهی است که در شناختن شاخه از ریشه ، و قاعده از خلاف قاعده ، نمی توان زیادی نفرات و فزونی نسبت (چند درصد) را پایه و ملاک داوری قرار داد ، و چنین قضاوتی بیجا و غیر منطقی است .

و لذا ، اصالت بخشیدن به اسلام غیر شیعی ، فقط به خاطر اینکه پیروانش اکثریت قاطع را تشکیل می دهند ، و استثنائی — دانستن اسلام شیعی تنها به این دلیل که پیروانش در اقلیت هستند، سخت اشتباه است و با طبیعت تقسیمات اعتقادی و مذهبی سازگار نیست .

بسیار دیده شده که در تقسیمات اعتقادی يك دین ، به مذاهبی

که روی اختلاف نظر در برخی از اصول اعتقادی آن ، پدید آمده است
 مذهبی که از نظر آمار پیروان ، در اقلیت بوده ، از جهت اصالت
 با مذهب اکثریت برابری داشته است .

از این رهگذر ما نیز در تقسیمات اسعادی دین مقدس اسلام
 به گروه های مختلف ، نباید کثرت عددی و فزونی نسبی گروه غیر -
 شیعی را ملاک اصالت قرار دهیم .

چنانکه نمی توانیم تاریخ پیدایش شیعه را با تاریخ پیدایش واژه
 " شیعه " و " تشیع " مقارن و همزمان بدانیم . زیرا بدیهی است که
 پیدایش ایده ثلوثی ها چیزی است ، و پیدایش واژه ها و اصطلاحات
 آن چیز دیگر .

ما اگر کلمه " شیعه و تشیع " را در گفتگوهای رایج زمان پیامبر (ص)
 و یا اندکی پس از رحلت آن حضرت پیدا نکنیم ، دلیل نمی شود بر
 اینکه آئین تشیع در آن ایام موجود نبود ، بلکه فقط می رساند که واژه
 " تشیع " در آن روزها مصطلح نبود .

با توجه به مطالب یاد شده ، مسأله " شیعه و تشیع " را به عنوان

پاسخ به دو پرسش زیر بررسی می کنیم :

(۱) " تشیع " چگونه پیدا شد ؟

(۲) " شیعه " چگونه بوجود آمد ؟

* * *

تشیع چگونه پیداشد؟

در مورد پرسش بالا ، می‌توانیم تشیع را نتیجهٔ طبیعی اسلام و نمایانگر "تزی" بدانیم که دعوت اسلامی در راه رسیدن به کمال مطلوب خود ، از طرح آن ناگزیر بود .

و می‌توانیم این "تزی" را با استنتاج منطقی از دعوت اسلامی و شرائط و ظروف آن ، که پیامبر اکرم (ص) رهبری آن را به عهده داشت ، بدست آوریم . زیرا پیامبر خدا ، رهبری تزانقلابی وسیع و دامنه داری را به عهده داشت که شامل تمام شئون زندگی و نظام و قوانین اجتماعی بود . و بدیهی است که چنین انقلابی کار ساده و آسانی نبود ، بلکه يك راه طولانی و ممتدی بود که بین مبدء و منتهای آن ، از صفر تا بینهایت فاصله بود ، چون از حضيض عقاید و سنت - های پوچ و بی فروغ عصر جاهلی آغاز شده ، تا اوج معنویات پرشکوه اسلامی پیش می‌رفت .

بر پیامبرگرامی اسلام بود که با برافروختن نور اسلام در دل مردم جاهلی ، انسان هائی بوجود آورد که در پرتو تعالیم حیاتبخش اسلام ، رسوبات جاهلی را ، از کانون دلشان ریشه کن ساخته ، نور اسلام را برای عالم بشریت ارمغان بیاورند .

رهبر عالیقدر اسلام ، در مدت کوتاهی (۲۲ سال) گام های بلند و مؤثری در راه این جهاد مقدس برداشت . از طرفی لازم بود که این پیکار مقدس نافرجام نماند ، و حتی بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) انقلاب مقدسی که به دست آن حضرت آغاز شده بود ، دنبال گردد . و از طرف دیگر ، پیامبر اکرم (ص) مدتی پیش از وفات خود ، نزدیک شدن وفاتش را دریافته ، و در " حجة الوداع " صریحاً آن را اعلام کرده بود . نتیجه اینکه وفاتش بطور ناگهانی اتفاق نیافتاد .

یعنی گذشته از ارتباط آن حضرت با مبدء وحی و عنایت خداوند متعال در مورد رسالت از طریق وحی ، باز هم فرصت کافی داشت که درباره آئینده دعوتش بیاندیشد و تصمیمات لازم را اتخاذ کند . در اینجا سه راه بیشتر متصور نیست ، و پیامبر اکرم ناگزیر بود که در باره آئینده دعوتش یکی از آنها را انتخاب کند :

راه اول

راه نخست اینکه در برابر آیندهٔ دعوتش راه منفی پیش گیرد ،
و فقط به ایفای نقش خود در مدت حیاتش همت بگمارد و تنها
هدفش این باشد که تا مدتی که زنده است ، رهبری دعوت را به عهده
بگیرد ، و سرنوشت بعدی آن را به دست حوادث و تصادفات بسپارد .
تجویز این راه منفی در مورد پیامبر اکرم (ص) صحیح نیست ،
زیرا بدیهی است که چنین رفتاری از دو طرز تفکر می تواند سرچشمه
بگیرد که هیچ کدام را نمی توان دربارهٔ رسول اکرم تجویز کرد :

(۱) اعتقاد به اینکه این منفی گرائی و سهل انگاری در آیندهٔ
دعوتش تأثیری نخواهد داشت ، و کسانی که از دعوت او پیروی
می کنند ، می توانند آن را به طور شایسته ای اداره کنند ، و کوچکترین
تغییر و تحریفی را در آن راه ندهند . چنین احتمالی در این مورد
کاملاً بیجاست ، بلکه جریان طبیعی اوضاع برخلاف آن بود ، زیرا
دعوتی که در همان آغاز پیدایش خود می خواست با يك انقلاب فکری ،
جامعهٔ نوینی با معیارهای اخلاقی و انسانی ، و عاری از پیرایه های
پوچ دوران جاهلی ، بنیاد کند ، اگر بدون پیش بینی ، و بدون تنظیم
نقشه و طرحی ، رهبر و پیشوای خود را از دست می داد ، با خطرات
بزرگی مواجه می شد .

زیرا از يك طرف ، با خلافتی ناشی از فقدان پیش بینی نشده رهبر انقلاب روبرو می شود ، و از طرف دیگر ناگزیر است که برای پر کردن این خلافت بزرگ ، يك تصمیم فوری و آنی بگیرد .

پس اگر پیامبر اکرم (ص) بدون پی ریزی طرح جامع و گسترده ای برای آینده دعوت و رسالتش ، رخت از جهان بر می بست و عرصه را خالی می گذاشت ، امت اسلامی در نخستین لحظاتی که پیشوای خود را از دست می دادند با يك مشکل بزرگ و طاقت فرسائی روبرو می شدند و آن اینکه ، ناگزیر بودند که رهبری تر انقلابی بزرگی را بدون رهبر انقلاب به عهده بگیرند . و چون ادامه این خلافت امکان پذیر نبود ، می بایست برای پر کردن آن دست به يك تصمیم فوری بزنند . بدیهی است که در چنین روزی که امت اسلامی پیشوای بزرگ خود را از دست داد ماند ، چه تشویش و اضطرابی ، سایه شوم خود را بر جامعه اسلامی می گستراند ، و تصمیمی که در این شرائط گرفته شود ، در چه سطحی و با چه ارجی خواهد بود؟!

در تشویش و اضطراب آن روز ، همین بس که یکی از اصحاب معروف اندکی پس از درگذشت پیامبر ، در کوچه و بازار مدینه فریاد می زد : " پیامبر وفات نکرده است ! و هرگز وفات نمی کند ! "

در اینجا مشکلات دیگری نیز در کار بود ، و آن اینکه : دعوت اسلامی به حدی نرسیده بود که مسلمانان بتوانند مانند شخص پیامبر (ص) حوادث پیش بینی نشده را رهبری کنند ، و آن را با روح اسلام وفق دهند و بر مشکلات ناشی از تعصبات نژادی و قبیله ای ، که در اثر تقسیم شدن مسلمانان به مهاجر و انصار ، مکی و مدنی ، قریشی

و غیره ۰۰۰ در زوایای دلشان نهفته بود ، فائق آیند .

و خطرهای دیگری نیز از ناحیه کسانی بود که در عهد پیامبر (ص) به نام مسلمان و در زیر ماسک اسلام ، با مکر و حیل ، پیوسته با اسلام می جنگیدند ، و اینها عده ای هستند که قرآن مجید بر آنها نام " منافق " نهاده است .

در اینجا اگر خطر جمعی از مردم مکه را که پس از فتح مکه به آئین اسلام گرویده بودند ، ولی از اعماق دل در برابر آن تسلیم نشده بودند بر آنها اضافه کنیم ، روشن می شود که چقدر خطر جدی بود ، و چه فرصت مناسبی برای این عناصر ناپاک دست می داد ، که با استفاده از فرصت فقدان رهبر ، فاجعه بزرگی برای جهان اسلام بوجود آورند!

با توجه به مطالب یاد شده ، روشن می شود که مشکل انتخاب رهبر بعد از رحلت رسول اکرم (ص) چیزی نیست که دشواری آن بزرگ رهبر انقلابی - آنهم رهبری ایده ثولوزیک ، چون پیامبر خاتم - پوشیده بماند!

× × ×

خودتان داوری کنید :

* در صورتیکه "ابوبکر" حاضر نمی شود راه بیطرفی پیش بگیرد و عرصه را خالی بگذارد ، بلکه بر خود وظیفه می داند که در این موضوع دخالت کرده و رهبر آینده مسلمانان را تعیین کند .

* و هنگامی که "عمر" ضربت می خورد ، مردم دور او را می گیرند و از او می خواهند که خلیفه بعدی را تعیین کند .

* و با آن تمرکز سیاسی و اجتماعی که پس از رحلت پیامبر تا عهد خلیفه دوم بوجود آمده بود ، باز هم مردم از خلاء ای که ممکن بود با درگذشت خلیفه پدید آید ، سخت بیمناک بودند ، و خلیفه درخواست مردم را که ناشی از احساس خطر بود پاسخ مثبت داد و خلافت را برای شش نفر (اعضای شوری) واگذار کرد .

* و در صورتیکه "عمر" مشکلات انتخاب رهبر و خطرات احتمالی ناشی از انتخاب سریع و ناگهانی ابوبکر را در روز سقیفه ، درک کرده و می گوید : "بیعت ابوبکر یک کار ناگهانی و عجولانه ای بود که ، خداوند از شرش نگهداشت!"^۱

* و در صورتیکه ابوبکر در پاسخ کسانی که او را در برابر عجله و شتابش برای پذیرش مسئولیت رهبری نکوهش می کنند ، با احساس خطر و لزوم اقدام فوری ، اعتذار کرده و می گوید :

"رسول اکرم (ص) در موقعی رحلت کرد که مردم به عهد جاهلیت نزدیک بودند و فاصله زیادی از آن نگرفته بودند ، ترسیدم که فتنه ای واقع شود و مردم به عهد جاهلی برگردند و یارانم مرا بر این کار واداشتند"^۲

* اگر این اعتذارها و احساس خطرها صحیح باشد ، بدیهی است که پیامبر اکرم (ص) که رهبر امت و آورنده شریعت است ، بیش از همه از خطر بلا تکلیفی آگاه است ، و بر خطرات تعیین نکردن جانشین واقف است .

(۱) تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰ .

(۲) ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۴۲ .

پیامبری که رهبری فکری و سیاسی دعوت و امتی را به عهده گرفته است ، لا اقل به اندازه ابوبکر از وضع آنها اطلاع داشت و می دانست که آنها نسبت به اسلام ، جدید العهد هستند و از دوران جاهلیت فاصله زیادی نگرفته اند!

+ + +

(۲) توجیه دیگری که می تواند رهبر انقلابی را وادار کند به اینکه درباره آینده دعوتش بیطرفی پیش گیرد و خلیفه و جانشینی برای خود تعیین نکند ، اینست که :

خطر منفی گزائی را درک کند ، ولی دعوت خود را از دریچه مصالح شخصی نگاه کند که هدفش فقط این باشد که تا مدتی که زنده است ، ایده و عقیده اش نفوذ کند و برای دعوتش جایی باز شود ، تا بتواند از منافع و نتایج آن برخوردار شود . دیگر برای او فرق نکند که دعوت وی پس از مرگش به چه سرنوشتی مبتلا خواهد شد ، از این رهگذر ، فکری برای آینده دعوتش نکند .

بدیهی است که چنین احتمالی در مورد پیامبر اکرم (ص) کاملاً نارواست و حتی اگر از نبوت و رسالتش قطع نظر کنیم ، و ارتباطش را با مبداء وحی نادیده بگیریم ، و او را بسان یکی از رهبران فکری و سیاسی ببنداریم ، باز هم چنین احتمالی را نمی توانیم در مورد آن حضرت تجویز کنیم .

زیرا تاریخ انسان ها ، رهبری را نشان نمی دهد که به اندازه آن حضرت به دعوت خود اخلاص داشته باشد و تا آخرین لحظات زندگی از هیچ گونه فداکاری و جانبازی در راه پیشبرد دعوتش دریغ

نکند . و اگر صفحات زندگیش را ورق بزیم صد ها گواه براین حقیقت پیدا می‌کنیم :

او را در بستر مرگ مشاهده می‌کنیم که بیماری اش کاملاً شدت یافته و نشانه های مرگ در چهره اش نمایان شده ، و در عین حال رنج تجهیز و تنظیم نبردی را که برنامه آن را از پیش پی‌ریزی نموده ، و سپاه اسامه را برای آن فراهم کرده بود ، بر خود هموار می‌کند . و سنگینی آن را بر صدها رنج و اندوه دیگرش می‌افزاید و می‌فرماید :
 " سپاه اسامه را گرد آورید ، آن را حرکت دهید ، لشکر اسامه را روانه کارزار کنید . "

در واپسین لحظات زندگی ، هر وقتی که آرامش می‌یابد و برای چند لحظه ، از حالت ضعف رهائی می‌یابد ، جملات بالا را تکرار می‌کند و برای تجهیز سپاه اسامه فرمان می‌دهد^۱.

می‌بینیم که پیامبر اکرم (ص) ، در حالی که خود را در چند قدمی مرگ می‌بیند ، برای راه انداختن يك سپاه این همه اهمیت می‌دهد ، در حالی که به طور قطع می‌داند که چند لحظه بعد ، در آغوش مرگ قرار خواهد گرفت ، و از ثمرات مادی و معنوی این جنگ بهره‌ای نخواهد برد و خوشه ای نخواهد چید . و این یقین قطعی ، او را از تلاش‌های پی‌گیر و فعالیت های طاقت فرسا باز نمی‌دارد ، پس چگونه ممکن است که درباره آینده دعوتش نیاندیشد و در برابر خطرات سهمگینی که آینده دعوتش را تهدید می‌کند ، تصمیمی نگیرد و اقدامی نکند ؟ .

(۱) کامل ابن اثیر و دهها مدرک دیگر .

گذشته از این مطلب ، در روش رسول گرامی (ص) درواپسین لحظات زندگی اش ، موضوع دیگری نیز بچشم می خورد که می تواند غیر معقول بودن این تئوری را در مورد رسول اکرم مبرهن سازد ، و اثبات کند که آن حضرت ، قطعاً در برابر آینده دعوتش ، راه منفی گرائی ، نپیموده و طریق افعال و بیتفاوتی پیش نگرفته است ، بلکه به شدت اعلان خطر و احساس مسئولیت نموده است ، و آن موضوعی است که تمام مسلمین بر آن اتفاق کرده اند و در تمام کتاب های معتبر شیعه و سنی نقل شده است و آن اینکه :

هنگامی که اجل پیامبر خدا (ص) فرا رسید ، در حالی که از جمله عمرین خطاب دور او را گرفته بودند ، آنها را خطاب کرده فرمود :

" کاغد و دواتی بیاورید ، تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نخواهید شد . "

این تصمیم و فرمان پیامبر که محدثان شیعی و سنی آن را نقل نموده و بر صحتش اتفاق کرده اند ، دلیل قاطعی است بر اینکه پیامبر اکرم (ص) در بستر مرگ به فکر خطراتی بود که آینده دعوتش را تهدید می کرد و بر خود واجب و لازم می دید که به حمایت دعوت خود برخیزد و برای حفظ جامعه اسلامی از خطر انحراف و گمراهی برنامه های لازم را طرح کند .

روی این بیان ، پرواضح است که راه اول در مورد پیامبر اکرم (ص) کاملاً غیر معقول است و احتمال اینکه راه افعال و منفی گرائی را پیش گیرد ، بکلی منتفی است

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۳۰۰ ، صحیح مسلم ج ۲ باب وصایا

صحیح بخاری ج ۱ باب صلح .

راه دوم

دومین راهی که در مورد آیندهٔ دعوت اسلامی ، در برابر پیامبر اکرم قرار داشت ، این بود که در این زمینه ، راه مثبت را پیش گیرد و رهبری و زمامداری مسلمین را به عهدهٔ امت اسلامی واگذارد و زمام امور را به دست آنها بسپارد تا گروه مهاجر و انصار که نمایندهٔ ملت مسلمان بشمار می‌آیند ، سرنوشت مردم مسلمان را بر اساس شوری تعیین کنند و کادر رهبری آنها را تشکیل دهند .

در اینجا اگر دورنمای زندگی پیامبر را در نظر بگیریم ، و شیوهٔ دعوت آن حضرت را آنچنانکه به دست ما رسیده است ، مورد بررسی قرار دهیم ، به این نتیجه میرسیم که این فرضیه نیز بسان تئوری پیشین بی اساس بوده ، و هیچ گونه دلیلی یافت نمی شود بر اینکه پیامبر اکرم (ص) گروه تجربه دیده و کار آزمودهٔ مهاجر و انصار را تنها نمایندهٔ امت اسلامی بشناسد و رهبری دعوت اسلامی و سرپرستی ملت مسلمان را به دست آنها سپرده باشد تا بر اساس " شوری " زمام امور مسلمین را به عهده بگیرند!

اینک برای توضیح بیشتر ، نظر خوانندگان گرامی را به نکات زیر

جلب می‌کنیم :

(۱) اگر پیامبر اکرم در مورد آیندهٔ دعوتش چنین تصمیمی داشت

ومی خواست که رهبری دعوت و سرپرستی امت را افراد منتخب بر اساس شوری به عهده بگیرند ، بدیهی است که می بایست نخست حدود و مشخصات شوری را بر آنها تشریح کند و معیارهای جامع - الاطرافی بر اساس دین مقدس اسلام در مورد شوری در اختیار آنها بگذارد و در میان مسلمانان آمادگی فکری و روحی برای پذیرش این نظام ایجاد کند .

زیرا به خوبی می دانست که اجتماع نوین یاد اسلامی ، از مردمی تشکیل یافته که به زندگی عشیره ای خوکرده اند و در میان آنها سابقه نداشت که کارهای سیاسی را بر پایه های شوری و بر اساس مراجعه به آراء عمومی ، حل و فصل کنند ، بلکه در محیط زندگی آنها ، فقط قدرت و ثروت و احياناً عامل وراثت (بزرگزادگی) حکومت می کرد . بدیهی است که پیامبر اکرم دست به چنین اقدامی نزدند و حدود و شرایط و احکام شوری را بیان نکردند ، و اگرچنین شیوه ای را پیش می گرفتند ، قطعاً در احادیث نبوی منعکس می شد و یا در ذهن مسلمین نقش می بست و حداقل در ذهن پیشتازان که مسئولیت تطبیق نظام شوری را به عهده داشتند و طبعاً به تطبیق کارهای خود با نظام شوری موظف بودند ، منعکس می شد . در صورتی که در میان احادیثی که از پیامبر گرامی اسلام وارد شده ، کمترین جمله ای بچشم نمی خورد ، که در مورد شوری به گفتگو پردازد و حدود و مسائل آن را ولو به صورت فشرده و مختصر بیان کند ، و در اذهان مردم مسلمان حتی در میان گروه مهاجر و انصار نیز کوچکترین نشانه ای در این زمینه یافت نمی شود .

برای توضیح بیشتر مطلب و تأیید آن ، نظر خوانندگان گرامی را به نکات زیر جلب می‌کنیم :

* هنگامی که مرض ابوبکر شدت یافت ، سرپرستی مسلمانان را به عهدهٔ عمر بن خطاب سپرد و عثمان را دستور داد که وصیتنامه ای بشرح زیر بنویسد :

” بسم الله الرحمن الرحيم ، اینست وصیتنامهٔ ابوبکر خلیفهٔ پیامبر (ص) به مردم مسلمان و با ایمان :

بعد از سلام و پس از سپاس و ستایش خدای ، من عمر بن خطاب را به رهبری و سرپرستی شما برگزیدم ، به سخنانش گوش فرادهید و از او امرش اطاعت کنید^۱ .

* عبدالرحمن بن عوف در عیادتی که از ابوبکر بعمل آورد ، از حالش پرسید او در پاسخ گفت : ” چگونه می‌باشد حال کسی که زمام امور شما را به عهده داشته باشد و شما هر لحظه رنجی بررنج هایش بیافزائید . . . هنگامی که یکی از خودتان را بر رهبری و زعامت شما

(۱) وصیتنامه‌ای که از خلیفهٔ اول نقل شد ، داستان جالبی دارد که پرده از روی برخی از حقایق تاریخی برمی‌دارد و لذا برای تکمیل و تأیید مطالب متن کتاب ، آن داستان شنیدنی را از دو کتاب معروف و معتبر اهل سنت می‌آوریم :

” ابوبکر در بستر مرگ بود و در اثر سکر مرگ گاهی به حالت اغما و بیهوشی افتاده و هنگامی به حال عادی برمی‌گشت . در واپسین لحظات زندگی خود ، قلم و کاغذی خواست تا سرنوشت مردم را تعیین کند و آنها را از سرگستگی و سرگردانی نجات دهد ! قلم و کاغذ آماده شد و عثمان شروع به نوشتن کرد :

ابوبکر :

— بنویس : بسم الله الرحمن الرحيم ، اما بعد . . . ←

→ ابوبکر تا این جمله را گفت از هوش رفت و به حالت اغما افتاد .
 عثمان ترسید که ابوبکر دیگر به هوش نیاید و مردم سرگردان بمانند از
 این رهگذر بقیه آن را از جانب خود تکمیل کرد و نوشت :
 - اما بعد ، پس از من باید عمر بر مردم حکومت کند .^۰ بعد از
 ساعتی خلیفه بهوش آمد و گفت : آنچه نوشتی بخوان .
 - گفت نوشتام : " بسم الله الرحمن الرحيم ، اما بعد ، پس از
 من باید عمر بر مردم حکومت کند " -
 - گفت از کجا فهمیدی که من او را به خلافت انتخاب کنم ؟ !
 الله اکبر ! قلب من با تو کاملاً یکی بود ، درست نوشتی ، بسیار
 خوب !

سیس افزود :

" حتماً ترسیدی که من در این حال از دنیا بروم ، و مردم سرگردان
 بمانند و در انتخاب رهبر و زمامدار دچار اختلاف شوند .^۰
 - گفت : آری !

- گفت : خداوند ترا در برابر این خدمت بزرگی که به اسلام
 کردی ، جزای خیر دهد .^۰ !
 این بود خلاصه داستان وصیتنامه خلیفه اول که ابن اثیر در
 کامل ج ۲ ص ۴۲۵ و طبری در تاریخ خود ج ۴ ص ۲۱۳۹ آورده
 است .

اینجا لابد خواننده گرامی از خود می پرسد که چطور شد عمر
 مهر سکوت بر لب زد و نکفت که این مرد هذیان می گوید و تب بر او
 غلبه کرده است ؟ ! در صورتی که ۳ سال قبل در مجلسی که پیامبر
 گرامی اسلام ، قلم و کاغذ خواست تا سرنوشت امت اسلام را تعیین
 کند ، آنجا بر خلاف نص صریح قرآن (و ما ینتطق عن الهوی ، ان هو
 الا وحی یوحی) گفت : " ان الرجل لیهجر ، کفانا کتاب الله " !
 ما از هرگونه اظهار نظر خود داری می کنیم و از خواننده گرامی
 می خواهیم که این دو صحنه را با هم مقایسه کند و خود داوری کند .

برگزیدم ، دیدم که بینی همه تان باد کرده و در صد احراز خلافت برآمد ماید^۱ .

از این روش خلیفه و از انتقادی که از ریاست طلبی مردم می‌کند کاملاً پیداست که او نظام شوری را به رسمیت نمی‌شناسد و آن را کار منطقی و عقلانی نمی‌داند، بلکه تعیین خلیفه بعدی را وظیفه خود می‌داند و بر اساس این احساس وظیفه ، خلیفه بعدی را تعیین می‌کند و اطاعتش را بر مردم فرض و واجب می‌داند و از این رو به مسلمین دستور می‌دهد که به حرف های او گوش فرا دهند و فرمان — هایش را به مرحله اجرا در آورند بدیهی است که این سخن خلیفه به عنوان ارشاد و راهنمایی نیست ، بلکه الزامی — و به اصطلاح امر مولوی — است .

* باز می‌بینیم که " عمر " نیز فریضه تعیین خلیفه را ، وظیفه خود می‌داند و برخود واجب و لازم می‌داند که رهبر و سرپرست بعدی مردم را تعیین کند ، از این رهگذر در آخرین روزهای زندگی، خلافت را به انحصار اعضای شش نفری شوری در می‌آورد و تعیین یکی از آنها را به عهده خودشان می‌سپارد و برای سایر مردم در این مورد کوچکترین حق رأی و انتخابی قائل نمی‌شود .

بدیهی است که هیچ يك از خلیفه اول و دوم در مورد تعیین خلیفه بعدی روش شوری را در پیش نگرفتند ، بلکه هر کدام به گونه‌ای نصب و تعیین خلیفه بعدی را برگزیدند .

* و هنگامی که از " عمر " درخواست تعیین خلیفه بعدی شد ،

در پاسخ گفت : " اگر یکی از دو نفر امروز زنده بودند ، خلافت را به یکی از آنها می سپردم و با آرامش خاطر ، جان به جان آفرین تسلیم می کردم : یکی " سالم " (غلام آزاد شده ابوحنیفه) و دیگری " ابو عبیده جراح " و اگر " سالم " زنده بود ، حتماً او را انتخاب می کردم و سرنوشت مسلمانان را به دست شوری (شورای شش نفری) نمی سپردم ^۱ .

* و هنگامی که ابوبکر در بستر مرگ بود ، در حالی که با عبد -

الرحمن بن عوف درگوشی صحبت می کردند گفت :

" ایکاش ! من از پیامبر اکرم می پرسیدم که زعامت و خلافت امت از آن کیست ؟ تا کسی در این مورد به نزاع و کشمکش بر نمی خواست ^۲ .

* و هنگامی که گروه انصار برای انتخاب سعد بن عباد به خلافت در سقیفه گرد آمدند ، یکی از آنها گفت :

" اگر مهاجران قریش از پذیرش رهبری و امارت او سرباز زنند و خود را بجهت خویشاوندی و نزدیکی شان به رسول اکرم (ص) ، شایسته تر بدانند ، تکلیف چیست ؟

عدمای گفتند که ما نیز به امارت و رهبری آنها تن نمی دهیم و می گوئیم که امیری از ما و امیری از شما ، و هرگز بغیر آن راضی نمی شویم ^۳ .

* و هنگامی که ابوبکر در برابر آنها خطبه می خواند ، گفت :

" ما گروه مهاجر ، نخستین گروهی هستیم که به آئین مقدس اسلام

(۱) طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۲۴۸ .

(۲) تاریخ طبری ج ۴ ص ۵۲ .

گرویده ایم، و دیگران بعد از ما به این آئین پیوسته اند، و ما از لحاظ نسب، از تیرهٔ برتر عرب هستیم و افتخار انتساب به خاندان پیامبر را داریم.

* و هنگامی که انصار از او خواستند که مدتی مهاجران زمام امور را به دست بگیرند و مدتی انصار، و خلافت در میان دو گروه مهاجر و انصار دوره ای باشد، ابوبکر در پاسخ گفت:

”هنگامی که پیامبر خدا به رسالت برانگیخته شد، بر ملت عرب سخت گران آمد که از آئین نیاکان خود دست بردارند و به آئین او بگرایند، و لذابه مخالفت و دشمنی آن حضرت برخواستند. ولی خداوند متعال سعادت و لیاقت تصدیق پیامبر اکرم (ص) را به مهاجران ارزانی داشت، و در نتیجه اینها نخستین گروهی هستند که به عبادت و پرستش آفریدگار بزرگ، برخاستند و اینها یار و یاور، و خویش و عترت پیامبر (ص) و شایستهٔ خلافت و جانشینی آن حضرت می‌باشند و کسی در امر خلافت با اینها به جنگ و ستیز بر نمی‌خیزد، جز اینکه ظالم و ستمگر باشد.

* و هنگامی که حباب بن منذر مردم را از بیعت کردن باز می‌داشت و می‌گفت که دست از بیعت باز دارید و به مهاجران دست بیعت ندهید که توده‌ها در دست ما و در اختیار ما (انصار) هستند و اگر آنها (مهاجران) به زعامت و رهبری ما تن ندهند، پس امیری از ما و امیر دیگری از آنها انتخاب شود، و عمر در پاسخ او گفت:

”محال است که دو شمشیر در غلافی جای بگیرد.

سپس افزود:

"ما یار و یاور ، و قوم و عشیرهٔ پیامبر خدا هستیم ، چه کسی می‌تواند در سلطنت و میراث آن حضرت با ما به منازعه برخیزد؟! جز کسی که به دلیل واهی متوسل شده ، دست به طغیان بیالاید و سر به عصیان کشیده ، خود را در ورطهٔ هلاکت بیاندازد!"^۱

* * *

آنچه از نکات یاد شده می‌آموزیم این است :

- ۱) راهی که خلیفهٔ اول و دوم در مورد تعیین خلیفهٔ بعدی در پیش گرفتند ، (که به شوری و آراء عمومی مراجعه نکردند) بامخالفت افکار عمومی روبرو نشدند ،
 - ۲) و مشاجرهٔ ایکه در روز سقیفه بین دو جناح مهاجر و انصار به وقوع پیوست ،
 - ۳) و تلاش مهاجران بر اینکه زمام امور را به دست بگیرند و انصار را در امر خلافت سهیم نکنند ،
 - ۴) و اصرار مهاجران بر اینکه ، پای عوامل وراثت را در این زمینه پیش بکشند ، و اثبات کنند که آنها برای ارث بردن از پیامبر اکرم (ص) شایسته تر هستند ،
 - ۵) و پیشنهاد کردن غالب انصار ، انتخاب امیری از انصار و امیر دیگری از مهاجران را ،
 - ۶) و تأسف ابوبکر در بستر مرگ از اینکه چرا وضع خلافت و ولایت را از پیامبر اکرم (ص) نپرسیده است ،
- و ... همه و همه دلیل اینست که خبری از "شوری" در ذهن

۱) شرح ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۶ - ۹

ملت مسلمان نبود ، و پایه و اساسی برای نظام شوری در میان امت اسلامی در کار نبود .

با توجه به مطالب یاد شده ، جای شك و تردید برای هیچ انسان منصفی باقی نمی ماند . زیرا متصور نیست که پیامبر اکرم حدود و احکام نظام شوری را از نظر ایده ثلویزی و قانونگذاری برای مردم مسلمان بیان کند و راه را برای پیاده کردن آن هموار سازد ، و گروه مهاجر و انصار را برای به عهده گرفتن رهبری و پیشوائی دعوت اسلامی بر اساس این شوری آماده کند ، ولی کوچکترین نشانه ای از اصول و فروع آن در ذهن امت اسلامی منعکس نشود!

و متصور نیست که پیامبر اکرم احکام و حدود آن را بیان کرده باشد ، ولی مردم را با اصول و پایه های آن آشنا نکند و شیوه پیاده کردن آن را به مردم نیاموزد .

همچنین از مطالب یاد شده بخوبی روشن است که پیامبر اکرم (ص) " شوری " را به عنوان يك نظام علی البدل نیز بر امت اسلامی مقرر نفرموده است ، زیرا بر حسب عادت محال است که موضوعی در آن درجه از اهمیت ، این چنین از طرف همه ملت مسلمان بدست فراموشی سپرده شود ، و کوچکترین اثری از آن در فرهنگ اسلامی باقی نماند .

برای روشنتر شدن این موضوع کافیهست که بنکات زیر توجه شود :

(۱) نظام " شوری " در میان ملت منعمان آن روز که پیش از بعثت پیامبر (ص) از هرگونه نظام متکامل حکمرانی بی بهره بودند ، کاملاً گنازگی داشت ، و لذا در صورت مقرر داشتن آن ، می بایست

اذهان مردم را با آن آشنا کند و توجه همگان را به سوی آن جلب کند . چنانکه در گذشته توضیح دادیم .

(۲) طرح نظام شوری به عنوان يك اصل کلی در تنفیذ آن کافی نیست ، بلکه باید تمام تفصیلات و معیارهای بنیادی آن تشریح گردد ، تا معلوم شود که به هنگام اختلاف اهل شوری ، روی چه ملاکی نظر گروهی بر گروه دیگر برتری داده خواهد شد ؟ آیا نظر اکثریت مقدم است یا نظر آنانکه از بینش وسیعتری برخوردار هستند ؟ و . . . اگر همه جوانب آن در ابعاد گستردمای تشریح نگردد ، هرگز بدنبال رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص) قابل تطبیق و شایسته اجرا نخواهد بود .

(۳) " شوری " عبارت از يك نوع تعزین امت در تقریر حکومت ، از طریق مشاورت می باشد . و بدیهی است که آن به گروه کثیری از ملت مسلمان که حق انتخاب و ابراز نظر دارند عائد می شود . روی این بیان اگر " شوری " به عنوان يك " حکم لازم الاتباع " بدنبال رحلت پیامبر (ص) مقرر می شد ، می بایست به گروه بیشماری از امت اسلامی طرح و شرح گردد . زیرا هر يك از آنها قسمتی از مسئولیت آنرا به عهده داشتند . و نمی توانستند نسبت به سرنوشت ملت مسلمان بی طرف باشند .

همه نکات یاد شده ، به روشنی ثابت می کند که اگر پیامبر اکرم (ص) نظام شوری را به عنوان راه گزینش جانشین مقرر می کرد ، ناگزیر بود که آن را در ابعاد گستردمای طرح کند ، و اذهان مردم را در شعاع وسیعی به درك عمق مسئولیت بسیج کند و همه حدود و ظروف

آن را مشخص نماید ، و هیچ نکته ای را ناگفته نگذارد . بدیهی است که اگر چنین فکری با این ابعاد گسترده از طرف پیامبر اکرم (ص) ، طرح می شد ، امکان نداشت که از طرف همه یاران که تا آخرین لحظه زندگی در پیشگاه آن حضرت بودند ، به دست فراموشی سپرده شود .

گفته می شود که شاید پیامبر اکرم (ص) مساله ی شوری را آنچنانکه اهمیت موضوع ایجاب می کند در ابعاد گسترده ای مطرح کرده باشد و مسلمانان با آگاهی عمیق و بینش وسیع حدود و قیود آن را آموخته باشند ، و ولی بدنبال رحلت پیامبر (ص) انگیزه های سیاسی موجب شود که مردم فرو ببندند و آنچه در زمینه ی شوری از پیامبر (ص) شنید هاند به کسی بازگو نکنند !

این تصور هم درست نیست ، زیرا مسلمانان معمولی که اکثریت مردم را تشکیل می دادند در ساختمان " هرم سقیفه " شرکت نداشتند و از انگیزه های سیاسی به دور بودند .

پس اگر شوری از طرف پیامبر (ص) در سطح شایسته ای طرح می شد ، در انحصار ارباب سیاست قرار نمی گرفت تا زیر اغراض سیاسی پنهان شود ، بلکه همگان آن را می شنیدند و بطور طبیعی توسط یاران و مسلمانان عادی بدست ما نیز می رسید . چنانکه صد ها حدیث نبوی (ص) در مورد برتری امیرالمؤمنین (ع) و وصایت آن حضرت توسط خود صحابه نقل شده و بدیست ما نیز رسیده است . در صورتی که همه ی انگیزه های سیاسی ایجاب می کرد که حتی يك کلمه هم در این زمینه حدیث نقل نشود . ولی هیچ مطلب شایان توجهی در مورد

شوری نقل نشده است .

حتی آنانکه کادر سیاسی را رهبری می‌کردند ، در حوادث سیاسی فراوانی اختلاف نظر پیدا می‌کردند . و هیچ کدام پیشنهاد نمی کردند که از طریق شوری اختلاف خود را فیصله دهند ، و در تاریخ صحابه هیچ موردی را سراغ نداریم که گروهی علیه گروه دیگر " شوری " را به عنوان شیوه ای که از پیامبر آموخته است ، شعار خود قرار دهد . و مخالفان خود را به شوری دعوت کند .

به عنوان مثال ، هنگامی که طلحه رو در روی عمر می‌ایستد ، و انتخاب ابوبکر را به شدت محکوم می‌کند ، از هر دری سخن می‌گوید و سخنی از شوری به میان نمی‌آورد . در صورتی که اگر حدیثی در این باره شنیده بود ، حتماً به آن تمسک می‌کرد و می‌گفت که انتخاب ابوبکر مخالف شوری می‌باشند .

× × ×

۲ - نکته دومی که شایان توجه است اینست که :

اگر پیامبر اکرم (ص) مسئولیت تعیین رهبر را به عهده مردم مسلمان آن روز (که شامل دو گروه مهاجر و انصار بود) می‌گذاشت ، مسلماً بروی لازم بود که اطلاعات وسیع و دامنه داری در اختیار آنها بگذارد ، تا بتوانند در پرتو آن دانش وسیع و بینش عمیق ، این مسئولیت خطیر را به عهده بگیرند و هر مشکلی را که روبرو شوند ، از سر راه خود بردارند . بویژه اگر توجه کنیم که پیامبر اکرم (ص) از سقوط دو امپراطوری بزرگ : کسری و قیصر ، خبر داده و از فتوحات بزرگی که در انتظار امت اسلامی بود ، نوید داده بود ، و در نتیجه

از گسترش وسیع دامنه دعوت اسلامی آگاه بود و به خوبی می دانست که چگونه ملل بیشماری با سرزمین های پهناور خود ، به امت اسلامی خواهند پیوست ، و در نتیجه مسئولیت رهبر اسلامی در مورد حفظ و اداره کردن سرزمین پهناور اسلامی ، و آشنا ساختن افراد جدید با آئین مقدس اسلام ، خطیرتر و سنگین تر خواهد گردید . و با اینکه مسلمانان صدر اسلام (عهد رسالت) بیش از هر گروه دیگری که بعدها به آئین مقدس گرویدند ، در راه پیشبرد آرمان های مقدس اسلام ، آماده فداکاری و جانبازی بودند ، ولی از لیاقت ویژه ای که برای رهبری و سرپرستی دعوت اسلامی ضرورت دارد ، کوچکترین نشانه ای در میان آنها دیده نمی شد و ازدانش و بینش خاصی که برای به دست گرفتن زمام امور مسلمین ضروری است ، کمترین اثری در بین آنها یافت نمی شد .

آمار و ارقامی که فقدان چنین استعدادی را در آنها آفتابی کند ، بسیار زیاد است ، و چون فعلاً برای بازگو کردن همه آنها مجالی نیست ، به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می کنیم :

تعداد روایاتی که از پیامبر گرامی اسلام توسط صحابه نقل شده است از چندین صد تجاوز نمی کند ، در صورتی که تعداد اصحاب آن حضرت — بنا به نقل تاریخ — بیش از ۱۲ هزار بودند و پیامبر اکرم شب و روز با هزاران تن از آنها در يك شهرويك مسجد زندگی می کرد .

آیا از مقایسه تعداد روایات وارده با تعداد روایانشان ، مقدار استعداد آنها در این زمینه روشن نمی شود؟!

* در کتاب های سیره می خوانیم که اصحاب حاضر نمی شدند که ابتداءً از پیامبر (ص) چیزی بپرسند ، بلکه منتظر می شدند که فرصتی پیش بیاید و يك نفر اعرابی از بیرون مدینه وارد شود و سوءالی از آن حضرت بکند تا اینها نیز پاسخ آن را بشنوند و بیاموزند !
این شیوه ناستوده ، ناشی از این بود که خیال می کردند که سؤال کردن از چیزی که هنوز واقع نشده و مورد ابتلای آنها نیست دور از شأن آنهاست !

* و بر اساس همین طرز تفکر ، خلیفه دوم يك روز برفراز منبر گفت : " به خدا قسم ، خود را به مشقت انداخته است کسی که ، از چیزهایی که واقع نشده ، سؤال کند ، زیرا آنچه واقع شدنی است ، پیامبر اکرم (ص) حکمش را بیان کرده است ^۱ ."
* و افزود : " بر کسی روا نیست کاز چیزی که واقع نشده است بپرسد ، زیرا هر آنچه که واقع شدنی است ، خداوند در باره اش داوری کرده است ."

* روزی يك نفر برای پرسیدن موضوعی به نزد عبدالله بن عمر آمد ، او در پاسخ گفت : " از چیزی که واقع نشده سؤال نکن ، زیرا من از پدرم (عمر) شنیدم که لعنت می کرد کسی را که از موضوع واقع نشده ، سؤال کند ^۲ ."

* شخصی از " ابی بن کعب " در مورد مسأله ای سؤال کرد ، او گفت : آیا این مسأله ای که می پرسی واقع شده است ؟ گفت : نه ،

(۱) سنن دارمی ج ۱ ص ۵۰ .

(۲) سنن دارمی ج ۱ ص ۵۰ .

گفت : پس مهلت بده تا واقع شود ، آن وقت بیا بپرس^۱ .
 * يك روز عمر قرآن می خواند ، تا به آیه " فانبتنا فیها حبا . و
 عنباً و قصباً و زیتوناً و نخلاً ، و حدائق غلباً ، و فاكهه و أباً " رسید ،
 آنگاه گفت : همه اینها را فهمیدیم ، ولی نفهمیدیم که مقصود از "أب" چیست ؟

سپس افزود : " بخدا سوگند که این مشقت است ، ترا چه
 می رسد که ندانی " اب " چیست ؟ ! هرکجای قرآن را می فهمی عمل
 کن ، و هرکجایش را نمی فهمی به خدا حواله کن ."

* ولذا می بینیم اصحاب از سؤال کردن در مورد مسائلی
 که اتفاق نیافتاده و مورد نیاز شدید واقع نشده بود ، خودداری ،
 می کردند و این شیوه نكوهیده ، موجب شد که تعداد روایاتی که از
 پیامبر اکرم از طریق صحابه نقل شده ، بسیار اندک و ناچیز باشد ،
 و در نتیجه برای به دست آوردن احکام و مسائل شرعی ، به مدارک
 دیگری (غیر از قرآن و سنت) از قیاس و استحسان نیاز افتاد ، و همین
 امر موجب شد که شخص مستنبط در استنباط مسائل اعمال ذوق کند
 و سرانجام ، ذوق و سلیقه و خصوصیات فکری افراد به حریم احکام
 وارد گردد^۲ .

(۱) سنن دارمی ج ۱ ص ۵۶ .

(۲) البته گروه شیعه در پرتو احادیث بیشماری که از طریق
 پیشوایان معصوم به آنها رسیده است از مدارکی چون قیاس و استحسان
 بی نیاز هستند ، و طبعاً برای اعمال ذوق ، و وارد کردن سلیقه های
 شخصی در حریم احکام شرعی جائی نمی ماند . (مترجم)

همین موضوع (نپرسیدن از مسائل غیر ضروری) می‌رساند که مسلمانان آن روز، از استعداد ویژه‌ای که برای پذیرش مسئولیت خطیر تعیین رهبر ضرورت دارد تهی بودند و دانش و بینش آنها از حدود مسائل ضروری و مورد ابتلاء تجاوز نمی‌کرد.

چنانکه اصحاب از مبادرت به سؤال خودداری می‌کردند، از نوشتن و ضبط کردن احادیث آن حضرت نیز خودداری می‌کردند. در صورتی که سنت پیامبر (ص) پس از قرآن کریم، بزرگترین منبع و مرجع مسلمانان است. و تدوین، یگانه راه حفاظت آن از تغییر و تحریف است.

جلوگیری از نوشتن حدیث:

هروی در باب "نکوهش سخن گفتن" به سند خود از یحیی بن سعد "روایت کرده، که "عبدالله بن دینار" گفته: اصحاب و تابعین احادیث را نمی‌نوشتند، بلکه آن را از حفظ فرا می‌گرفتند. و با لفظ به دیگران نقل می‌کردند.

بنا به گفته "ابن سعد" در "طبقات" خلیفه دوم همواره در انتخاب موضع خود در برابر سنت رسول اکرم (ص) در اندیشه بود. سرانجام پس از یک ماه تفکر نوشتن سنت پیامبر (ص) را رسماً ممنوع اعلان کرد. و بدین ترتیب سنت پیامبر (ص) که پس از قرآن کریم بزرگترین سند مسلمانان است، به دست سرنوشت سپرده شد. و در حدود ۱۵۰ سال، از یکسو دستخوش تحریف و نسیان گردید، از دیگر سو با مرگ حفاظ، ضربات مهلکی بر پیکر آن فرود آمد.

در این میان شیوهٔ اهل بیت (علیهم السلام) از دیگران جدا بود ، و آنها از روز نخست به تدوین و گردآوری احادیث پرداختند ، و در اخبار فراوانی از امامان اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده ، که در نزد آنها کتاب قطوری هست که به املاء پیامبر اکرم (ص) و به خط علی بن ابیطالب (ع) نوشته شده و در آن همهٔ سنن پیامبر اکرم (ص) گرد آمده است .

* * *

اینک خودتان داورى کنید : آیا مردمی که برداشت آنها از قوانین اسلام ، این قدر ساده و بسیط است که پرسش از حادثه ای را پیش از وقوع آن روا نمی دانند ، و نوشتن سنن پیامبر (ص) را پس از صدور آن متروک می گذارند ، آیا شایستگی رهبری رسالت اسلام ، و پیشوائی آن را در دشوارترین مرحلهٔ تاریخی آن ، خواهند داشت ؟!

و آیا پیامبر اکرم (ص) اجازه می داد که سنن او پاشیده و پراکنده بماند ، تدوین و تنظیم نگردد ، در صورتی که او خود دستور تمسک به سنت را صادر می فرماید ؟!

و آیا ضرورتی نداشت که برای " شوری " نیز حدودی مقرر فرماید تا بر شیوهٔ ثابت و معینی اجرا گردد و بازیچهٔ بازیگران قرار نگیرد ؟!

و آیا تنها تفسیر معقول از موضوع پیامبر (ص) در این زمینه ، این نیست که بگوئیم : آری او امام علی را برای پیشوائی امت آماده ساخت ، و همهٔ سنن و احکام شریعت خود را در نزد او به ودیعت نهاد ، و هزاران درازدهای دانش را به روی او گشود ؟ .

* * *

* حوادثی که پس از رحلت رسول گرامی اسلام بوقوع پیوست ثابت کرد که گروه مهاجر و انصار، حتی معلومات ناچیزی هم در زمینه مسائل و مشکلات بزرگی که با آنها مواجه می شدند، نداشتند، و سرزمین های پهناوری که به دست ارتش اسلامی فتح می شد، خلیفه و حاشیه نشینانش، از حکم شرعی آن بی خبر بودند و نمی دانستند که تکلیف آن سرزمین ها چیست؟

آیا باید میان رزمندگان و مجاهدان تقسیم شود، یا برای عموم مسلمانان وقف گردد؟

آیا متصور است که پیامبر اکرم (ص) از فتح ایران و روم خبر دهد و ده ها مرتبه این نوید را برای گروه مهاجر و انصار بازگو کند و آنها را سرپرست مسلمین و مسئول این فتوحات قرار دهد، ولی حکم شرعی این سرزمین ها را بیان نکند!

* گذشته از این، می بینیم که گروه مهاجر و انصار در مورد برخی از مسائل بسیار ساده و روشنی که پیامبر اکرم (ص) صد ها مرتبه در برابر دیدگان آنها انجام داده بود، اطلاعات صریح و روشنی نداشتند، به عنوان نمونه می توانیم نماز میت را مثال بزنیم:

نماز میت يك عبادت ساده و روشنی بود که پیامبر اکرم (ص)، صد ها مرتبه در مقابل دیدگان همگان، در میان گروه تشییع کنندگان و نمازگزاران، خوانده بود. ولی نظر به اینکه تا پیامبر اکرم در قید حیات بود، این فریضه را شخصاً انجام می داد، آنها ضرورتی برای حفظ و ضبط کیفیت آن در خود احساس نمی کردند، ولذا پس

از رحلت آن حضرت ، در تعداد تکبیرهای آن اختلاف شدیدی پدید آمد ، در حالی که هزاران مرتبه در انجام این فریضه به پیامبر اکرم اقتدا کرده و کلمه به کلمه ، به تبعیت آن حضرت گفته بودند !

طحاوی از قول ابراهیم نقل می کند : هنگامی که پیامبر خدا دنیا را وداع گفت ، در تعداد تکبیرهای نماز میت اختلاف کردند یکی می گفت که من دیدم پیامبر نماز میت را با هفت تکبیر گزارد ، دیگری گفت : من دیدم که با پنج تکبیر انجام داد ، سومی می گفت : که من دیدم با چهار تکبیر ادا کرد !

تاریخ می گوید که این مسأله تا پایان خلافت ابوبکر مورد اختلاف بود ، و چون خلافت به عمر رسید ، این اختلاف بروی سخت گران آمد ، جمعی از اصحاب را گرد آورد و گفت : شما یاران پیامبر هستید ، اگر شما در موضوعی اختلاف کنید ، نسل های آینده نیز در آن دچار اختلاف می شوند و اگر شما در موضوعی اتفاق کنید آنها نیز در آن اتفاق می کنند ، پس ببینید چگونه می توانید در این مسأله اتفاق کنید ! اصحاب فکر او را تحسین کردند و گفتند چه فکر خوبیست !

در نتیجه می بینیم که اصحاب در زمان پیامبر ، تا در زیر سایه آن حضرت بودند غالباً بر آن حضرت اتکاء داشتند و برای فراگرفتن همه مسائل اساسی ، احساس مسئولیت نمی کردند .

ممکن است تصور شود چهره ای که از اصحاب در صفحات گذشته ترسیم گردید ، وعدم شایستگی آنان برای رهبری امت اسلامی

بازگو شد ، با يك واقعیت نمی‌سازد ، و آن اینکه : ما همگی عقیده داریم که پیامبر (ص) به شایستگی در تعلیم و تربیت اصحاب کوشیده است ، و به ساختن گروهی مسئول و متعهد و آگاه موفق شده است . در پاسخ باید بگوئیم که : ما در ترسیم چهره واقعی گروهی از یاران ، تعارضی با معیارهای پراچ تربیت نبوی (ص) نمی بینیم ، زیرا ما در عین اینکه تربیت نبوی (ص) را يك تربیت الهی می‌دانیم و آن را يك تربیت نمونه در تاریخ پیامبران می‌شناسیم ، ولی در ارزیابی ثمرات و نتایج حاصله این تربیت ، نمی‌توانیم ظروف و شرائط زمانی و مکانی آن را نادیده بگیریم .

به عنوان مثال : آموزگاری را در نظر می‌گیریم که به جمعی از دانش آموزان ، زبان انگلیسی یاد می‌دهد ، و می‌خواهیم قدرت تدریس او را ارزیابی کنیم ، ما نمی‌توانیم فقط روی نتایج حاصله و تسلطی که دانش آموزان بر تکلم انگلیسی بدست آورده اند قضاوت کنیم ، بلکه ناگزیریم مدت زمانی را که آموزگار به آموزش دانش آموزان پرداخته ، مورد توجه قرار دهیم . و به وضع قبلی آنان توجه کنیم و وضع جغرافیائی آنان را از نظر نزدیکی یا دوری از مناطق انگلیسی زبان نادیده نگیریم ، و مشکلات آنان را در دوران آموزش زیبان ، و رویدادهای طبیعی آن ایام ، و هدف آموزگار و دانش آموزان را از آموزش زبان مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم . آنگاه با در نظر گرفتن همه مطالب یاد شده ، و مقایسه نتایج حاصله با دیگر مراکز آموزشی مشابه ، به ارزیابی قدرت تدریس او بپردازیم .

در زمینه تربیت پیامبر اکرم (ص) نیز باید به نکات زیر توجه

کنیم :

(۱) کوتاهی مدت تربیت :

زیرا مدت زمانی که پیامبر اکرم (ص) عهده دار تربیت امت اسلامی بود ، نسبت به تعداد کمی از یاران ، که از آغاز دعوت اسلامی به آئین وی گرویده بودند ، در حدود ۲۰ سال ، و نسبت به بیشتر مسلمانان - انصار - در حدود ۱۰ سال ، و نسبت به عده زیادی که پس از صلح حدیبیه تا فتح مکه اسلام آوردند ۳ الی ۴ سال است .

(۲) وضع فکری ، روحی ، دینی ، آداب و رسوم آنان پیش از آغاز تربیت اسلامی :

خیال می‌کنم که در این زمینه نیازی به توضیح نباشد ، زیرا کمبودها و نارسائی های آنان در تمام شئون زندگی بر همگان روشن است . و دگرگونی هائی که اسلام در همه شئون زندگی آنها پدید آورد ، يك تغییر سطحی نبود ، بلکه يك دگرگونی عمیق و بنیادی بود که معیارهای پوسیده ، جاهلی را فروریخت و امت جدیدی را بنیاد نهاد . که فاصله معنوی دو وضع نوین و پیشین ، بسیار زیاد و باور نکردنی است .

(۳) ویژگی رویدادها و کشمکشهای سیاسی و لشکری در جبهه های مختلف :

ویژگی هائی که پیوند پیامبر اکرم (ص) با یارانش را از دیگر پیوندها جدا می‌سازد ، پیوندی است از نوع پیوند حضرت مسیح با حواریون ، که آن پیوند آموزگار و دانش آموز نیست ، بلکه پیوندی

است در خور مقام پیامبر، به عنوان آموزشگر اجتماع، فرمانده لشکر و رئیس حکومت.

(۴) انعکاس افکار اهل کتاب در میان ملت مسلمان :

برخورد ملت مسلمان با اهل کتاب و ادیان دیگر، و کشمکش های عقیدتی و ایده ثلوثی بین مسلمانان و تربیت شدگان مکتب های دیگر، موجب پدید آمدن تشویش ها و اضطرابهای مستمری بود. همه می دانیم که این کشمکش ها سبب شد که موجی از افکار اسرائیلی در میان مسلمانان پدید آید و آثار زیانبار آن در تمام زمینه های فکری رخنه کند. با یک نگاه گذرا به قرآن کریم روشن می شود که منطق وحی برای ریشه کن ساختن چنین طرز تفکرهایی چقدر اهتمام می ورزد.

(۵) هدف پیامبر (ص) در آن مرحله از برنامه تربیتی خود : هدفی که آموزشگر بزرگ جهان (ص) می خواست در آن مرحله از برنامه تربیتی خود پیاده کند، پی ریزی شالوده امتی شایسته بود، که بتواند برای سرپرستی رسالت نوین تجربه اندوزد. از ارزیابی کامل رسالت و بررسی همه جانبه احکام شریعت، به روشنی می فهمیم که هدف پیامبر در آن مرحله از برنامه تربیتی خود، در سطحی نبود که بتوانند پست رهبری را به عهده بگیرند.

محدود کردن هدف پیامبر (ص) در آن مرحله، به این درجه یک موضوع منطقی است که طبیعت انقلاب آن را ایجاب می کرد، زیرا بدیهی است که باید هدف آن چنان ترسیم شود که عملاً امکان پذیر باشد. و اسلام با شرائطی مواجه بود که بیش از آن امکان پذیر

نبود . زیرا فاصله دور و درازی که از نظر روحی ، فکری ، اجتماعی و . . . بین رسالت جدید و وضع فاسد حاکم ، وجود داشت ، اجازه نمی داد که همین مردم در سطحی تربیت شوند که بتوانند پست رهبری را شخصاً به عهده بگیرند . و این مطلبی است که در نکته بعدی آن را توضیح خواهیم داد . و نتیجه خواهیم گرفت که انتخاب امیر مؤمنان به خلافت و استمرار آن در امامان اهل بیت ، يك ضرورت تاریخی بود که منطق انقلاب های اصلاحی در طول تاریخ بشری اجتناب ناپذیر بودن آن را به ثبوت رسانیده است .

۶) مشکل جدید الاسلام ها :

بخش مهمی از امت اسلامی را به هنگام رحلت پیامبر (ص) ، مسلمانان " فتحی " تشکیل می دادند . یعنی کسانی که پس از فتح مکه و گسترش سیطره سپاهی و سیاسی اسلام بر شبه جزیره عربستان به اسلام گرویده بودند .

فترت کوتاهی که بین فتح مکه و رحلت پیامبر (ص) بود ، برای تربیت آنان کافی نبود ، و شعاع تلاش های آن حضرت به عنوان يك رهبر ، به محدوده امکانات آن روز محدود می گشت . و از این رهگذر موضوع " مؤلفه القلوب " به وجود آمد ، که در باب زکات و برنامه های تشریعی دیگر ، جایی برای خود باز کرد . اینها که بخش عظیمی از امت اسلامی را تشکیل می دادند از بخش های دیگر جدا نبودند ، بلکه در دل آنان جای داشتند و در یکدیگر تأثیرهای متقابل داشتند .

* * *

در پرتو نکات یاد شده ، روشن میشود که تربیت نبوی (ص) ،

نتیجهٔ بزرگی را بوجود آورده ، و تحول بی نظیری را پدید آورد ماست .
 و گروهی را تربیت نموده که بتوانند در تحت رهبری پیشوائی شایسته ،
 افراد سازنده و ارزندمای باشند . از این رهگذر تا روزی که زعامت و
 پیشوائی امت اسلامی با شخص پیامبر اکرم (ص) قائم بود ، آنها نیز
 عضوهای فعال حکومت اسلامی بودند . و اگر پیشوائی جهان اسلام ،
 در مسیری که خداوند مقرر فرموده بود ادامه می یافت ، آنها نیز
 نقش شایسته ای را ایفا می کردند . ولی چه می توان کرد ؟ آنها تربیت
 یافته بودند که عضوهای فعال ملت مسلمان باشند ، نه اینکه در رأس
 کادر رهبری مسلمانان قرار بگیرند . که آن نیازمند آمادگی بیشتر ،
 تربیت روحی عمیقتر ، ایمانی راسختر ، آگاهی وسیعتری به احکام
 و عقاید و جهان بینی اسلام ، و تصفیهٔ جامعتری برای صفوف خود
 از منافقان ، نیرنگ بازان و مؤلفهٔ القلوب ، می باشد . که همواره
 بخش مهمی از مسلمانان را تشکیل می دادند و در هر مقطع تاریخی
 ضربت های مهلکی بر پیکر اسلام فرود می آوردند . و میزان خطر آنان
 از حجم آیاتی که به نیرنگ بازی و موضع گیری منافقان اختصاص یافته
 است ، بدست می آید .

* * *

آری در این میان تعداد کمی چون : سلمان ، ابوذر ، عمار و
 امثال آنان یافت می شوند که در مکتب نبوی (ص) به خوبی ساخته
 شده اند . ولی پیداشدن این افراد در میان آن گروه ، دلیل آن نمی-
 شود که همگی به درجه ای رسیده باشند که بتوانند شالودهٔ حکومتی
 را بر اساس شوری پی ریزی کنند . حتی خود آن افراد انگشت شمار ،

که در سطح بسیار عالی پرورش یافته بودند ، و حتی می‌توان از آنها به عنوان نمونه و سمبل تربیت یافتگان مکتب نبوی (ص) نام برد ، از نظر ثقافت و فرهنگ در سطحی نبودند که شایسته اداره امور کشوری و لشکری در آن مقطع تاریخی و سرنوشت ساز باشند .

زیرا اسلام تئوری بشری نیست که بر اساس تجربه و ممارست طرح شود و با گذشت زمان تکمیل گردد . بلکه يك شریعت الهی است که تمام احکام و ضوابط آن تعیین شده ، و هرچه در مقام تطبیق مورد نیاز خواهد بود ، در آن پیش‌بینی شده است . از این رهگذر کسی که می‌خواهد سرپرستی آن را به عهده بگیرد ، باید به همه تفصیل آن مشروحاً واقف باشد . وگرنه از رسوبات قبلی و مرتکبات ذهنی عهد جاهلی پیراسته نخواهد بود . و در این صورت درست در نقطه مقابل هدف اصلی قرار خواهد گرفت .

به ویژه اگر توجه کنیم که اسلام آخرین رسالت از رسالت‌های سماوی است ، و بناگیز باید مرزهای مکانی و زمانی و نژادی را درهم شکند و با امتداد زمان پیش برود ، روشنتر می‌شود که درکادر رهبری آن نمی‌توان به تجربه اندوزی پرداخت و به آزمایش‌های درست و نادرست دست زد . زیرا ممکن است يك اشتباه کوچک در مدت کوتاه آن ، خللی پدید آورد که خطر سقوط و نابودی را همراه داشته باشد .

* * *

تمام نمونه های یاد شده اثبات می کند که دانش و بینشی که رسول گرامی اسلام در سطح عموم مهاجر و انصار پیاده می کرد ، در سطحی نبود که آنها را براستی سرپرستی و زمامداری جامعه اسلامی آماده کند ، تا بتوانند رهبری فکری و سیاسی امت اسلامی را به عهده بگیرند ، بلکه آنها را در سطحی تربیت می کرد که بتوانند در مرکز و پایگاه اسلامی ، زیر سایهٔ رهبر شایسته آسمانی انجام وظیفه کنند . در اینجا بر اساس کدام فرضیه می توان گفت که پیامبر اکرم (ص) می خواست رهبری و سرپرستی دعوت اسلامی را به عهده مهاجر و انصار بسپارد ؟ ! و در نتیجه بزرگترین رهبر و پیشوای تاریخ انسانیت ، متهم شود بر اینکه او نتوانست در میان طرز تربیت در دو سطح مختلف فرق بگذارد : در میان سطح انجام وظیفه در مرکز و پایگاه امت اسلامی ، و سطح رهبری فکری و سیاسی دعوت اسلامی !!

* * *

۳ - نکتهٔ سومی که باید به آن توجه کرد اینست که :

دعوت اسلامی يك نوع انقلاب فکری و روش نوین زندگی است ، که می خواهد جهش و انقلاب همه جانبه ای در اجتماع بشری بوجود آورد ، که پایه های عهد جاهلی را درهم ریزد و اجتماع جدیدی را از نو بنیاد کند . بدیهی است که ملت مسلمان حداکثر ، يك دهه در تحت تعلیم برنامه های انقلاب بسر بردند (چون شالودهٔ این انقلاب بعد از هجرت پیامبر از مکه به مدینه استوار گردید و پس از ده سال با رحلت پیامبر خاتمه یافت) و ملتی که فقط مدت

کوتاهی (۱۰ سال) تعلیم و تربیت ببینند ، عاد تا نمی تواند در سطحی پرورش یابد که با تمام مسائل و فرآورده های دعوت جدید آشنا شود و از بند تمام رسوبات عهد پیشین رهائی یابد ، در نتیجه از رهبر بی نیاز شود و خودش مسئولیت رهبری و سرپرستی آن دعوت را به عهده بگیرد و نقش لازم را در برنامه های انقلابی آن ایفا کند ، بلکه مکتب های عقیدتی ضروری میدانند که باید يك مدت بسیار طولانی بر پیروان آنها بگذرد تا با گذشت زمان به يك سطحی برسند تا بتوانند رهبری و پیشوائی آن را به عهده بگیرند .

آنچه از نظر خوانندگان گرامی گذشت ، يك موضوع صرفاً استنباطی نیست ، بلکه يك حقیقت تاریخی است که رویدادهای ایام وفات پیامبر و اندکی پس از آن ، نمایانگر این حقیقت است . و رفتار و کردار گروهی که رهبری و زعامت دعوت اسلامی را به عهده گرفتند ، در مدت کمتر از نیم قرن پرده از روی این حقیقت برداشت و جای هیچ گونه شك و تردیدی برای هیچکس نگذاشت . زیرا در مدت کمتر از ربع قرن ، دستگاه خلافت اسلامی در زیر ضربات شدید دشمنان داخلی اسلام قرار گرفت و توانستند که از داخل کادر رهبری اسلامی ، در مرکز قدرت اسلامی راه یابند و به تدریج بر شعاع قدرت خود بیافزایند ، تا از منافع سرشار خلافت بدون سرو صدا برخوردار شوند و دستگاه خلافت را منحصرأ در مسیر منافع شخصی خود قرار دهند و سرانجام ملت مسلمان و رهبران اولیه آن را وادار کنند که سطح خلافت را ، از مقام والای رهبری فکری ، تا سرحد سلطنت موروثی پائین آورند ، تا جائیکه معیارهای اخلاقی

دگرگون شود ، مردان پاك سرشت محكوم به شكنجه و اعدام گردند و اموال عمومی مسلمین دستخوش حیف و میل شده ، حدود اسلامی تعطیل ، و دستورات مذهبی بصورت خشك و منجمد درآید . سرنوشت مردم بازیچه خلفا و ثروت و قدرشان بوستان قریش گردد و خلافت بسان توپ فوتبال ، وسیله سرگرمی و تفریح بچه های بنی امیه واقع شود .

آزمایشی که بعد از رحلت پیامبرگرامی انجام گرفت ونتیجه ای که در مدت کمتر از ربع قرن گرفته شد ، گفتار ما را به روشنی اثبات می کند و روشن می شود که موکول کردن رهبری و سرپرستی امت اسلامی به گروه مهاجر و انصار آن روز ، يك کار بسیار ناشیانه بود و هنوز وقت طبیعی آن نرسیده بود ، و چنین کاری بدون تردید شایسته مقام رسالت و نبوت نبود .

راه سوم

تنها راه منطقی و معقولی که با شرائط و مقتضیات روز وفق می‌داد و با رفتار و کردار پیامبر بزرگ اسلام سازگار بود ، این بود که پیامبر اکرم (ص) در مورد آیندهٔ دعوت و سرنوشت امت ، راه مثبت پیش گیرد و به فرمان خدا يك فرد شایسته ای را از میان آنها انتخاب کند و روح دعوت را در اعماق وجودش تزریق کند و رموز و اسرار زعامت را به وی بیاموزد و او را برای رهبری فکری و سرپرستی سیاسی ملت اسلامی آماده سازد ، تا در پرتو رهبری آن فرد شایسته و برجسته ، دستیاری و کوشش های پی گیر دیگر پرورش یافتگان مکتب تربیتی اسلام ، رهبری فکری و سیاسی امت اسلامی ، اداره شود ، و در طول مدت جامعهٔ نیرومندی بوجود آید ، که سطح تربیتی و عقیدتی آن به قدری عالی باشد که بتواند مسئولیت خطیر رهبری را به عهده بگیرد .

در نتیجه معلوم می‌شود که " راه سوم " یگانه راهی است که می‌تواند سلامتی آیندهٔ دعوت را تضمین کند ، و مسیر تکاملی آن را در برابر خطر تحریف و تغییر بیمه کند و لذا پیامبر گرامی اسلام نیز همین راه را برگزید .

آنچه بطور متواتر از پیامبر اکرم (ص) به دست ما رسیده است ،

این حقیقت را تأیید می‌کند و می‌رساند که پیامبر خدا ، برخی از اصحاب را از نظر فکری و عقیدتی در سطحی تربیت می‌کرد که بتواند رهبری فکری و سیاسی امت را بطور شایسته‌ای به عهده بگیرد .
 آنگاه او را به جانشینی خود برگزید و زعامت و رهبری امت را به دست او سپرد .

نتیجه اینکه : پیامبر اکرم نیز ، راه سوم را (که تنها راه معقول و منطقی بود) پیموده است .

* * *

اما شخص شایسته و برجسته‌ای که از روز نخست برای رهبری فکری و سیاسی دعوت اسلامی تربیت شد ، و برای زعامت و سرپرستی جامعه اسلامی منصوب گردید ، کسی جز علی بن ابیطالب (ع) نبود .
 یعنی یگانه رادمردی که در اعماق دعوت فرو رفت و پیش از همه به پذیرفتن آئین حق شتافت .
 و یگانه مجاهدی که هرگونه سدی را از فراراه دین برداشته و با هردشمنی به نبردی سخت پرداخت .

و تنها انسانی که در آغوش پیامبر بزرگ شد و در تحت تربیت او پرورش یافت و در اعماق وجودش فرو رفت . و از این رهگذر ، آنچنان فرصتی برای استفاده از محضر پیامبر اکرم نصیب او شد که هیچ انسان دیگری به سعادت‌ی نظیر آن توفیق نیافته بود .

* * *

صدها شاهد زنده و سند ارزنده ، از تاریخ زندگی محمد (ص) و علی (ع) یافت میشود بر اینکه ، پیامبر اکرم او را از روز نخست

برای این موضوع پرورش داد ، و مطالب و حقایق ویژه ای برای او تعلیم داد . و هر وقتی که پرسش های امام پایان می یافت ، پیامبر شخصاً سخن آغاز می کرد و از سرچشمه دانش و بینش خود او را ، برخوردار می ساخت ، و مدت های مدیدی با او خلوت می کرد و او را با رسالت خطیر و مسئولیت سنگینی که به عهده داشت ، آشنا می ساخت و راه حل مشکلاتی را که در پیش داشت به وی می آموخت و این روش تا پایان عمر آن حضرت ادامه داشت .

و اینک چند نمونه از این شواهد :

- (۱) حاکم در مستدرک به اسناد خود از ابواسحاق روایت می کند که می گوید : از " قاسم پسر عباس " (عموی پیامبر) پرسیدم : چگونه علی (ع) این همه علم و فضیلت را از پیامبر اکرم آموخت ؟ گفت : " او پیش از همه به وی پیوست ، و بیش از همه با وی درآمیخت " .
- (۲) ابونعیم در " حلیة الاولیاء " از ابن عباس نقل می کند که می گفت : " پیامبر اکرم (ص) هفتاد سفارش مهم به علی (ع) توصیه فرمود ، که به هیچ فرد دیگری بیان نفرمود . "
- (۳) نسائی از ابن عباس روایت می کند که علی علیه اسلام می — فرمود : " برای من در پیشگاه رسول اکرم (ص) منزلتی بود که برای هیچ یک از بندگان الهی نبود ، هر شب بر آن حضرت وارد می شدم و هر وقت مشغول نماز بودند ، با گفتن تسبیحی اجازه ورود می دادند و من داخل می شدم ، و هنگامی که مشغول نماز نبودند ، اجازه می — دادند و من داخل می شدم . "
- (۴) نامبرده از آن حضرت نقل می کند که می فرمود : " من هر

شب و هر روز به حضور پیامبر شرفیاب می‌شدم .^۵
 (۵) باز هم نسائی از امیر مؤمنان نقل می‌کند که فرمود : " هنگامی
 که از پیامبر اکرم چیزی را می‌پرسیدم به من پاسخ می‌داد و هنگامی که
 من ساکت می‌شدم او خود سخن آغاز می‌کرد ."^۶
 حاکم نیز این روایت را در مستدرک خود آورده و آن را با معیار
 بخاری و مسلم صحیح دانسته است .

(۶) نسائی از ام سلمه روایت می‌کند که سوگند یاد می‌کرد بر
 اینکه : " نزدیکترین مردم و مأنوسترین آنها با رسول اکرم (ص) علی-
 بن ابیطالب (ع) بود ، و در بامداد روزی که پیامبر اکرم از دنیا رفت ،
 کسی را به دنبال علی (ع) فرستاد ، و سه بار پرسید که آیا علی آمد ؟
 علی (ع) پیش از طلوع خورشید وارد شد و ما همگی در محضر
 پیامبر (در خانه عایشه) بودیم ، چون علی (ع) به خدمت آن ،
 حضرت رسید ، فهمیدیم که پیامبر اکرم ، با او سخنی دارد ، و لذا
 همگی از اطاق بیرون آمدیم ، و چون من بعد از همه خارج شدم ،
 پشت در اطاق نشستم و لذا از همه شان به اطاق نزدیکتر بودم .
 چون علی وارد اطاق شد ، خود را به روی پیامبر انداخت و با او به
 گفتگوی محرمانه پرداخت ."^۷

نتیجه اینکه علی (ع) تنها کسی است که تا واپسین لحظات
 زندگی پیامبر ارتباطش با او قطع نشده و در چنین لحظه حساسی
 با او گفتگوی محرمانه می‌کند .

۷) امیر مؤمنان در خطبه معروف " قاصعه " هنگامی که از روابط
 ویژه خود با پیامبر و عنایات خاصه آن حضرت در مورد تعلیم و

تربیت وی سخن می‌گوید ، می‌فرماید :

- "خویشاوندی نزدیک و موقعیت ویژه مرا
 " در پیش پیامبرگرمی اسلام همه می‌دانند .
 " به هنگام کودکی در دامن خود پرورشم
 " داد ، مرا در آغوش می‌گرفت و در کنار
 " خود جایم می‌داد .
 " مرا به سینه خود می‌چسبانید و از عطر
 " روحبخش خود ، برخوردارم می‌نمود و لقمه
 " در دهانم می‌گذاشت .
 " در این مدت دروغی در گفتار و لغزشی
 " در کردارم دیده نشد .
 " من همیشه بسان کودک خردسالی که به
 " دنبال مادرش دوان باشد ، به دنبال
 " او روان بودم .
 " هر روز پرچی از اخلاق خود در برابر
 " من می‌افراشت و مرا به پیروی کردن از
 " آن فرمان می‌داد .
 " هر سال مرا با خود به کوه حرا می‌برد و
 " جز من کسی را به مصاحبت خود ، مفتخر
 " نمی‌ساخت .
 " آن روز که خورشید دین ، به خانهای
 " جز خانه پیامبر اکرم (ص) نمی‌تابید ،

”من بعد از پیامبر و خدیجه ، سومین
 ”کسی بودم که از فروغ خورشید دین
 ”برخوردار بودم . نور رسالت را
 ”می‌دیدم و بوی نبوت را می -
 ”شنیدم .“

این شواهد ، و شواهد بیشمار دیگری ، برای ما مسلم و مبرهن
 می‌کند که پیامبر گرامی اسلام ، چگونه در مورد تعلیم و تربیت و آماده -
 ساختن علی (ع) برای رهبری و سرپرستی دعوت اسلامی ، از هیچ
 تلاش و کوششی فروگذار نشده است .

چنانکه در لابلای تاریخ زندگی امام بعد از رحلت پیامبر اکرم
 (ص) شواهد بیشماری یافت می‌شود که شایستگی ویژه آن حضرت
 را برای رهبری فکری و سرپرستی سیاسی ملت مسلمان آفتابی می‌کند ،
 که اگر بخواهیم آمار و ارقام نقطه های عطفی را که آثار و نشانه ها ی
 این شایستگی خاص ، در آنها منعکس است ، بشماریم ، مثنوی
 هفتاد من کاغذ شود .

آری امیر مؤمنان یگانه مرجع و ملجأی بود که به هنگام فروماندن
 طبقه حاکمه در حل هر مشکلی به وی پناه می‌بردند و راه گشودن آن
 را از وی می‌خواستند ، ولی تاریخ نشان نمی‌دهد که در عهد خلفای
 راشدین امام (ع) در حل مشکلی فروماند و برای یافتن راه حل آن
 به کسی مراجعه کند یا از کسی استمداد جوید .

در صورتی که در موارد زیادی تاریخ نشان می‌دهد که طبقه حاکمه
 در تشخیص وظیفه خود فروماندند و برای حل مشکل خود ، ناگزیر

شدند که به درخانه^۱ علی رفته ، از وی استعداد جویند ، درحالی که روی علل و مصالحی که روشن است ، در این موضوع حساسیت داشتند و اگر راه چاره منحصر به فرد نبود ، به این موضوع تن نمی دادند .

* * *

از یکسو شواهد بیشماری یافت می شود که دلالت می کند بر اینکه پیامبر اکرم (ص) علی بن ابیطالب (ع) را برای رهبری و سرپرستی امت اسلامی تربیت و آماده می ساخت . از دیگر سو شواهد بیشتری هم در دست هست که حاکی از این است که : " پیامبر اکرم ، ولایت و زمامداری علی بن ابیطالب را اعلان نموده ، و او را رسماً به رهبری فکری و سرپرستی سیاسی امت اسلامی نصب کرده است ، چنانکه در صدها نصوص نبوی از جمله : حدیث غدیر و ثقلین و منزله و دارو ... این حقیقت به روشنی منعکس است .

نتیجه می گیریم که : باید عوامل پیدایش " تشیع " را در نصوص پیامبر اکرم جستجو کرد ، زیرا او بود که برای حفظ آینده دعوت و سرنوشت امت ، شالوده تشیع را به فرمان آفریدگار بزرگ پی ریزی کرد و اساس آن را استوار ساخت .

از این رهگذر معلوم می شود که " پیدایش تشیع " در عهد پیامبر و به دست آن حضرت بوده ، و " تشیع " پدیده های نیست که در طول تاریخ بر اثر یک سلسله حوادث سیاسی و غیر آن بوجود آمده باشد ، بلکه حقیقت اجتناب ناپذیر تاریخی است که اساس دعوت اسلامی و نیازمندی های اولیه اش ، پیدایش آن را ایجاب می کرد ،

و شرائط و ظروف آن روز ، ضرورت آن را آفتابی می ساخت .
به عبارت دیگر بر نخستین پیشوای مذهب و آئین بود که دومین
پیشوای آن را طوری تربیت کند که بتواند رهبری آن را به عهده بگیرد
و انقلاب تکاملی آن ایده و عقیده ، بدست او و جانشینانش راه کمال
را پیموده ، به هدف مطلوب خود برسد ، تا جایی که همه رسوبات
گذشته جاهلی ریشه کن شده ، اجتماع تازمای بر اساس خواسته -
های آئین جدید ، و مسئولیت های خطیر آن ، بنیاد گردد .

شیعه

چگونه بوجود آمد؟

تا اینجا بحث ما دربارهٔ "پیدایش تشیع" بود و اکنون می -
خواهیم ب "چگونگی پیدایش شیعه" را مورد بررسی قرار دهیم و با
سراغاز تقسیم امت اسلامی بر دو گروه شیعی و غیرشیعی آشنا شویم :
هنگامی که ما تاریخ زندگی مردم مسلمان را بررسی می کنیم ، و
نخستین صفحات آن را ورق می زنیم ، به این نتیجه می رسیم که از
آغاز دعوت اسلامی و از نخستین سال های بعثت ، دو بینش مختلف
در میان ملت مسلمان پدید آمده ، و در آئین نو بنیاد اسلامی در کنار
یکدیگر سیر تکاملی خود را پیموده اند .

این دو بینش مختلف ، باعث شده که ملت مسلمان ، به دنبال
رحلت رسول گرامی اسلام ، به دو گروه اعتقادی تقسیم شوند :
یکی از آنها زمام امور را به دست گرفته و در نتیجه توانسته است
پیوسته بر وسعت شعاع حکومت خود بیافزاید و سرانجام به عنوان
اکثریت قاطع شناخته شود .

و دیگری همواره از حکومت فاصله گرفته و سرانجام به عنوان يك
اقلیت معارض شناخته شده است ، و این اقلیت به نام " شیعه "
شهرت یافته است .

ویژگی های این دو بینش ممتاز ، که از نخستین روزهای پیدایش

آئین اسلام ، در کنار یکدیگر بچشم می‌خورند بقرار زیر است :

بینش اول : بر اساس تعبد به دین و پذیرش حکومت آن ، و تسلیم صرف در برابر نصوص دینی در تمام شئون زندگی استوار است .

بینش دوم : بر اساس محدود کردن تسلیم و تعبد به محدودهٔ عبادات و اعتقادات غیبی ، و تئوری جواز "اجتهاد در مقابل نص" با تغییر و تعدیل نصوص دینی بر طبق مصالح ، در سایر شئون زندگی ، استوار است .

با اینکه اصحاب پیامبر ، نخستین مردمی بودند که به آیین اسلام گرویدند ، و بهترین گروهی بودند که در نشو و نماي دعوت اسلامی کوشیدند ، تا جایی که تاریخ انسان ها ، گروهی بهتر و با وفاتر از یاران پیامبر اسلام ، در میان پیروان هیچ آئین و مذهبی نشان نمی‌دهد ، در عین حال باید اعتراف کنیم که در همان عهد پیامبر ، قشروسیعی ، از تئوری جواز "اجتهاد در مقابل نص" طرفداری می‌کردند ، و هر جا که صلاح می‌دیدند ، نصوص دینی را بر طبق مصالح پنداری خود ، تغییر و تأویل می‌کردند ، ولی گروه دیگری طرفدار سرسخت تسلیم و تعبد در برابر آئین ، و تئوری حاکمیت دین بر تمام شئون زندگی بودند .

طبیعی است که تئوری "اجتهاد در مقابل نص" با امیال نفسانی سازش بیشتری داشت ، زیرا این بینش و طرز تفکر به آنها اجازه میداد که کارها را بر اساس مصالحی که می‌فهمند و می‌شناسند انجام دهند ، نه بر طبق اوامر و دستوراتی که ای بسا از درک اسرار و اعماق آنها ، عاجز می‌باشند . و همین هم یکی از عوامل گسترش

این طرز تفکر در میان مسلمین بود .

برخی از بزرگان اصحاب ، از جمله خلیفه دوم ، از طرفداران سرسخت این تئوری بودند و خلیفه دوم در موارد بیشماری در برابر نص صریح پیامبر ، راه اجتهاد را پیش می‌گرفت ، و معتقد بود که انسان در هر موردی که به اجتهاد خود اعتماد داشته باشد ، می‌تواند برخلاف نص صریح پیامبر اکرم رفتار کند .

در اینجا می‌توانیم به عنوان نمونه از " صلح حدیبیه " و احتجاجات او برای اثبات عقیده خود ، و تصرفش در اذان و اسقاط " حی علی خیر العمل " ^۱ و مقاومتش در برابر پیامبر اکرم به هنگام تشریح متعه حج و دیگر موارد اجتهادی اش نام ببریم .

* * *

این دو بینش مختلف در واپسین لحظات زندگی پیامبر ، در مجلس پیامبر اکرم (ص) و در حضور آن حضرت منعکس گردید :

بخاری در صحیح خود از ابن عباس روایت می‌کند که : هنگامی که نشانه های مرگ در چهره پیامبر اکرم (ص) آشکار شد ، در حالی که جمعی از صحابه ، از جمله " عمر بن خطاب " در مجلس بودند ،

(۱) ابوحنیفه گوید : " اذان در عهد حضرت پیامبر (ص) و در زمان ابوبکر و در صدر خلافت عمر شامل " حی علی خیر العمل " بود ، ولی عمر گفت من می‌ترسم که مردم به نماز روی آورند و جهاد را ترک کنند و لذا دستور داد که آن را از اذان بیاندازند . " ^۲ !

(الايضاح ص ۲۰۱) .

اصحاب حدیث آوردند که عمر روزی خطبه خواند و گفت : " هان ، ای مردم ! سه چیز در عهد پیامبر معمول بود که من از آنها شما را برحذر می‌دارم و آنها را حرام می‌نمایم و هرکس انجام دهد ،

←

پیامبر اکرم خطاب به حاضرین فرمود .

بیائید دستورالعملی برای شما بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه

نشوید .

عمر گفت : تب و درد بر پیامبر غلبه کرده است ! وگرنه کتاب

خدا در میان ماست و ما را بس است !

در میان حاضرین اختلاف پدید آمد ، برخی گفتند که بیائید

چیزی بنویسد که هرگز گمراه نشوید ، و برخی به گفته عمر گرائیدند .

چون سرو صدا در حضور پیامبر زیاد شد و کار به مشاجره انجامید ،

پیامبر اکرم دستور داد که : " برخیزند و از محضریا مبر بیرون روند " .

همین حادثه به تنهایی کافیهست که عمق این دو طرز تفکر را

برای ما مشخص کند ، و ما را با میزان اختلاف این دو بینش و

درگیری های طرفداران آن دو ، آشنا سازد .

برای اینکه تصویر روشن تری از گروه طرفدار " اجتهاد در مقابل

نص " داشته باشیم ، ممکن است اختلاف و کشمکش هایی را که در

مورد فرماندهی اسامه بن زید بر آرتش اسلامی ، پدید آمد ، براینها

مجازات می‌کنم ! ۱ - متعه زنان ۲ - متعه حج

۳ - گفتن " حی علی خیر العمل " در اذان " .

(شرح تجرید قوشجی ص ۴۸۴ ، کنزالعرفان ج ۲ ص ۱۵۸ ،

الغدیر ج ۶ ص ۲۱۳) .

در مورد متعه حج و نساء کتاب های فراوانی نوشته شده است ،

ولی در مورد " حی علی خیر العمل " کتاب مستقلی ندیده‌ام ، شاید

بهترین محل مراجعه مقاله پراج آقای سید جعفر مرتضی در مجله

" الهادی " چاپ دارالتبلیغ اسلامی ، سال پنجم شماره پنجم ص

(مترجم)

۵۲ - ۵۸ باشد .

نص "داشته باشیم ، ممکن است اختلاف و کشمکش هائی را که در مورد فرماندهی "اسامه بن زید" بر آرتش اسلامی پدید آمد ، بر اینها بیافزائیم ، در صورتی که پیامبر اکرم در این مورد فرمان صریح و قطعی خود را اعلام نمود و با آن بیماری شدیدی که داشت ، برای القای خطبه از خانه بیرون آمد و فرمود :

"اینها چه حرفهائی است که بر سر امارت اسامه از شما شنیده می شود ؟ ! اگر در مورد امارت او تردید کنید ، در مورد امارت پدرش نیز تردید میکردید ، در صورتی که او کاملاً شایسته امارت بود و بعد از او پسرش نیز شایستگی این مقام را دارد ."

این دو طرز تفکری که درگیری آنها در عهد پیامبر اکرم آغاز شده بود ، در مورد رهبری و سرپرستی امام (ع) بر امت و دعوت اسلامی اثر خود را بخشید .

پیروان نظریه "تعبد و تسلیم" پیروی از فرمان صریح و قاطعانه پیامبر اکرم را بر خود لازم دیدند و به خود حق کوچکترین تردید و تأویل را ندادند .

اما پیروان تئوری دوم "اجتهاد در مقابل نص" به خود حق دادند که اگر در برابر فرمان صریح پیامبر اکرم ، طرح دیگری پیشنهاد شود که بخیال آنها با شرائط و مقتضیات روز ، بیشتر وفق دهد ، خود را از چهارچوب فرمان پیامبر آزاد کرده و در برابر نص صریح پیامبر به اجتهاد پردازند و راهی را که مناسبتر تشخیص دهند بر - گزینند و از آن پیروی کنند .

از این رهگذر معلوم می شود که "پیدایش شیعه" با رحلت

رسول گرامی اسلام مقارن می‌باشد ، زیرا در نخستین روز وفات پیامبر ، مسلمانانی که از فرمان پیامبر پیروی کردند و عملاً در برابر پیامبر اکرم خاضع بودند ، برای تحقق بخشیدن به فرمان پیامبر ، رهبری و سرپرستی امیر مؤمنان را پذیرفتند و در نتیجه گروهی به نام "شیعه" بوجود آمد که زیر بنای آن را نص صریح پیامبر اکرم تشکیل داده بود . گروه شیعه در نخستین لحظات پیدایش خود ، در برابر سقیفه قیام کرد و طرح سقیفه را در مورد اعطای حق خلافت به غیر علی - بن ابیطالب (ع) محکوم و مردود شناخت .

طبرسی در کتاب احتجاج خود می‌نویسد : " روزی ابان بن - تغلب به حضرت صادق (ع) عرض کرد : فدایت شوم ، آیا از اصحاب پیامبر کسی در برابر ابوبکر قیام کرد ، و او را برای پذیرش خلافت ، سرزنش نمود ؟

فرمود : بلی ، ۱۲ نفر از اصحاب ، خلافت او را محکوم کردند :
از مهاجران : خالد بن سعید بن ابوالعاص ، سلمان فارسی ، ابوذر غفاری ، مقداد بن اسود ، عمار یاسر و بریده اسلمی .
و از انصار : ابوالهیثم بن تیهان ، عثمان بن حنیف ، حزیمه - بن ثابت ، ذوالشهادتین ، ابی بن کعب ، ابویوب انصاری .
این بود بررسی اجمالی ما در مورد پیدایش شیعه و تشیع د پیکر جهان اسلام .

پیروی از نص ، و اجتهاد در مقابل نص

" گاهی گفته می‌شود که شیوه شیعیان همواره " تبعیت از نص "

(پیروی از دستور صریح قرآن و سنت) می باشد و روش دیگران (اهل سنت) اجتهاد می باشد . روی این بیان تصور شده است که شیعیان اجتهاد را رد می کنند و به خود اجازه اجتهاد نمی دهند ، در صورتی که اجتهاد در احکام در میان شیعیان بسیار معمول بوده است !

در رفع این اشتباه ، باید توجه کنیم که : اجتهادی که در میان شیعه همواره معمول بوده و هست ، و شیعیان آن را جایز ، بلکه واجب - کفائی - می دانند ، اجتهاد در استنباط احکام از ادله شرعیه است . و اجتهادی که شیعه رد می کند ، اجتهاد در ترك نصوص شرعی به استناد رأی مجتهد یا به ملاحظه هر مهصلحت دیگر می باشد . بلکه شیعه با قاطعیت تمام این نوع اجتهاد (اجتهاد در برابر نص) را رد کرده است .

هنگامی که گفته می شود در صدر اسلام دو روش متضاد روی در - روی یکدیگر ایستاده بودند :

یکی : شیوه تعبد به نص

دیگری : شیوه اجتهاد .

منظور از اجتهاد معنای دوم آن است .

بدیهی است که صف آرائی این دو شیوه متضاد ، در همه رسالت های انقلابی که می خواهند وضع فاسد موجود را از ریشه و بن برکنند ، بسیار طبیعی است . زیرا موضع گیری پیروان آن بر حسب میزان رسوبات قبلی و بر حسب ارزش های رسالت نوین در دیدگاه آنها ، فرق می کند . و بدیهی است که شیوه " پیروی از نص "

عالیترین درجه تسلیم و فداکاری در برابر یک رسالت می باشد . زیرا در ضمن اینکه نصوص آن را ترك نمی کند و به اصول آن وفاداری ماند ، در استنباط احکام شرعی از آن هیچ تلاش و کوششی فروگذار نمی شود .

در اینجا لازم است این نکته ناگفته نماند که " پیروی از نصوص " به معنی جمود در نصوص نیست که مانع تحول و نوگرایی در شئون مختلف زندگی باشد ، زیرا " پیروی از نص " به معنای پیروی کامل از دین و بکار بستن احکام دینی بدون هیچ تغییر و تحریفی می باشد . و بدیهی است که عوامل تحرك و دینامیسم در متن دین به ودیعت نهاده شده است . و دین خود قادر است که با امتداد زمان پیش برود . و تحول و تحرك خود را برای همیشه حفظ کند . روی این بیان پیروی از نصوص دینی پیروی از احکامی است که عوامل تحول و تجدد را در بردارد . و دینامیسم و تحركش را خود تضمین می کند .

اینها خطوط کلی ظهور شیعه و تشیع به عنوان مولود طبیعی دعوت اسلامی می باشد .

اما پیشوائی حضرت علی (ع) و ائمه اهل بیت که این پدیده طبیعی نمودار رهبری و پیشوائی آنهاست ، بیانگر دو مرجعیت است : یکی مرجعیت فکری ، دیگری مرجعیت اجتماعی و وظیفه پیشوائی .

این دو مرجعیت را پیامبر اکرم (ص) شخصاً عهده دار بود . و بر اساس تجزیه و تحلیل هائی که گذشت ، می بایست امتداد

شایسته آن را تأمین سازد ، تا هر دو مرجعیت یکجا ادامه یابد . و هر کجا خلأی در اذهان مسلمانان پدید آید مرجعیت فکری ، آن خلأ را پر کند . و حکم قاطع اسلام را در هر موضوعی بیان کند و هر پرسشی را در شناخت قرآن و جهان بینی اسلام پاسخ گوید . و مرجعیت اجتماعی نهضت اسلام را در مسیر اجتماعی اش رهبری کند . این دو مرجعیت ، در امامان اهل بیت جمع شده بود . و نص های فراوانی از رسول اکرم (ص) اجتماع این دو مرجعیت را به روشنی اثبات می کنند .

نمونه روشن نص نبوی (ص) بر مرجعیت فکری اهل بیت (ع)

حدیث " ثقلین " است که پیامبر اکرم (ص) فرمود :

" ممکن است من در آینده ، نزدیکی دعوت

" حق را " لبیک بگویم ، و دیده از این

" جهان فرو بندم . من در میان شما دو

" امانت گرانبها بودیعت نهادم که یکی

" کتاب خداست که بسان ریسمانی ، از

" آسمان به زمین کشیده شده است . و

" دیگری عترت من و اهل بیت من هستند .

" خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه ساخته

" است که آن دو ، هرگز از یکدیگر جدا نخواهند

" شد تا در حوض کوثر بر من فرود آیند ،

" اینک ببینید که این دو امانت را چگونه

" رعایت خواهید کرد ؟^۱

(۱) این حدیث را حاکم در مستدرک ، ترمذی و نسائی در

←

و نمونه^۴ روشن نصوص نبوی (ص) بر مرجعیت اجتماعی و پیشوائی
 اهلیت (ع) حدیث "غدیر" است که "طبرانی" با سندی که بر
 صحتش اجماع شده، از زید بن ارقم روایت کرده که رسول اکرم (ص)
 در زیر درختان "غدیرخم" خطبه خواند و چنین فرمود:

"هان ای مردم شاید من در آینده نزدیک
 دعوت حق را لبیک گویم. من و شما در
 پیشگاه حضرت احدیت مسئول هستیم،
 اینک چه می‌گوئید؟"

"همه گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تو
 رسالت خود را تبلیغ نمودی، و از هیچ
 تلاشی در ادای رسالت و نصیحت دریغ
 ننمودی، خداوند ترا پاداش نیکو عنایت
 فرماید."

"فرمود: آیا گواهی می‌دهید که جز خداوند
 معبودی نیست و من بنده و رسول او
 هستم، و بهشت و جهنم حق است،
 و مرگ حق است، و برانگیخته شدن
 مردگان حق است، و قیامت فرامی‌رسد،
 تردیدی در آن نیست و خداوند مردگان
 را از قبرها برمی‌انگیزاند؟"

"همگی گفتند: آری، گواهی می‌دهیم."

سنن، و احمد حنبل در مسند و ۱۰۰۰ از بیش از ۲۰ صاحبی روایت کرده‌اند

گفت : خدایا ! گواه باش .
 "آنگاه فرمود : هان ای مردم ! خداوند
 "مولای من است و من مولای مؤمنان . و
 "من برای مؤمنان از خود آنها اولی - اولی
 "بنفس - هستم . من برای هرکسی مولی
 "باشم این علی نیز مولای اوست . خداوند
 "دوست بدارکسی را که علی را دوست
 "بدارد . و دشمن بدارکسی را که علی را
 "دشمن بدارد" .^۱

این دو نص شریف نبوی (ص) و نص های بیشمار دیگری که
 در این زمینه از رسول اکرم (ص) صادر شده است ، این دو مرجعیت
 را در امامان اهل بیت مجسم می کند و پیروان اهل بیت که از شیوه
 "تعبد به نص" پیروی می کنند ، از این دو نص نیز پیروی کرده اند ،
 و به استناد آنها به هر دو مرجعیت (فکری و رهبری) اهل بیت (ع)

(۱) حدیث "غدیر خم" بطور مستفیض در کتاب های حدیث
 شیعه و سنی آمده است ، برخی از محققان تعداد راویان حدیث
 غدیر را گرد آورده است از صحابه بیش از ۱۰۰ نفر ، از تابعین
 بیش از ۸۰ نفر ، و از حفاظ قرن دوم هجری بیش از ۶۰ نفر بوده
 است . برای اطلاع بیشتر از راویان حدیث غدیر و کتاب های
 پراچگی که در این زمینه نگارش یافته ، و بیش از ۳۶۰ کتابی که
 از بزرگان اهل سنت حدیث غدیر را درج کرده است ، به دائرة -
 المعارف بزرگ "الغدیر" تألیف علامه امینی (در ۲۲ جلد و بیش
 از ۹۰۰۰ صفحه مراجعه فرمائید .

(مترجم)

معتقد شده‌اند .

اگرچه مرجعیت رهبری و پیشوائی هرامامی در طول زندگی آن امام است ، ولی رهبری فکری امام ، حقیقت ثابتی است که به ایام زندگی وی منحصر نیست ، بلکه تا روزی که ملت مسلمان به شناخت احکام اسلام و حلال و حرام و ارزش ها و معیارهای آن نیاز دارند ، به مرجعیت فکری تعیین شده الهی نیز نیازمند هستند . که آنرا جز در دو مرجع پیدا نمی‌کنند . یکی : قرآن کریم ؛ دیگری : سنت پیامبر اکرم و عترت معصومین از اهل بیت آن حضرت که مطابق نص شریف نبوی (ص) از قرآن جدا نمی‌شوند و هرگز جدا نخواهند شد .

* * *

اما گروه دیگری که بجای " تعبد به نص " به شیوه " اجتهاد در برابر نص " گرویدند ، در آغاز ، به دنبال رحلت پیامبر اکرم (ص) مرجعیت پیشوائی و رهبری را ، روی ملاحظاتی به دست گروهی از مهاجران سپردند . و ابوبکر نیز بر اساس يك مشاوره محدودی که در سقیفه انجام گرفت ، زمام امور را به دست گرفت . سپس بر اساس سفارش معین او عمر جامعه خلافت را به تن کرد . آنگاه با انتخاب غیر معین او عثمان بر تخت سلطنت نشست . این سهل انگاری بعد از ۳۰ سال از وفات پیامبر (ص) کار را بجائی رسانید که آنهایی که تا دیروز با پیامبر نبرد می‌کردند به مرکز حکومت اسلامی راه یافتند .

اما در مورد مرجعیت فکری ، پس از آنکه بر اساس اجتهاد

در برابر نص ، پست رهبری را از اهل بیت گرفتند و به دست دیگران سپردند ، نمی توانستند که به مرجعیت فکری اهل بیت اعتراف نمایند . از طرف دیگر نمی توانستند مرجعیت فکری را هم به خلیفه نسبت دهند . زیرا مقتضیات مرجعیت فکری با مرجعیت سیاسی فرق می - کرد . وعده دار بودن پست رهبری دلیل آن نبود که مرجعیت فکری را هم بتوانند به عهده بگیرند . و پس از قرآن و سنت بزرگترین مرجع درك ایده ثلویزی اسلامی باشند !

زیرا رهبری فکری به درجای از ثقافت و فرهنگ نیاز داشت که در هیچ صحابه ای به تنهایی (با قطع نظر از اهل بیت) وجود نداشت .

از این رهگذر مرجعیت فکری تا مدتی پس از رحلت پیامبر (ص) در نوسان بود . و خلفا ناگزیر بودند که حضرت علی (ع) را به عنوان مرجع فکری بشناسند . و روی همین اساس است که خلیفه دوم دهها مرتبه گفت :

" اگر علی نبود ، عمر هلاک میشد . "

" خداوند مرا برای مشکلی زنده نگذارد که

" ابوالحسن برای گشودن آن نباشد . "

اما با گذشت زمان که مردم عادت کردند به اهل بیت به دیده افراد معمولی نگاه کنند ، خلفا از این مرجع فکری مستغنی شدند و بجای آنها جانشین پیدا کردند . که آن شخص خلیفه نبود ، بلکه مجموع صحابه بودند . و بدین طریق مرجعیت صحابه ، جانشین مرجعیت اهل بیت گردید . و این جانشینی از دید کسانی که از نصوص

نبوی در مورد اهلیت چشم پوشیده بودند ، بسیار طبیعی به نظر می‌رسید . چون آنها را نیز تربیت شده مکتب نبوی می‌انگاشتند .
و بدین طریق اهلیت (ع) امتیازی را که خداوند به آنها عطا فرموده بود ، عملاً از دست دادند ، و به عنوان یکی از اصحاب در مرجعیت فکری سهیم شدند . و به دنبال آن اختلافات وسیع و تناقضات شدیدی در میان اصحاب پدید آمد که گاهی تا سرنبرد اوج می‌گرفت و هر گروهی ، گروه دیگری را " مهدور الدم " پنداشت و هر گروهی دیگری را به انحراف و خیانت متهم نمود .
و در نتیجه همین اختلافات و اتهامات که در بین رهبران فکری و عقیدتی ، بوجود آمد ، تناقضات وسیعتر و عمیقتری در تمام مسائل عقیدتی در پیکر ملت مسلمان پدید آمد که همه آنها ثمرات تلخ " اجتهاد در مقابل نص " بود .

* * *

تشیع معنوی و تشیع سیاسی

در اینجا می‌خواهم پیش از پایان گفتار خود به نکته‌ای اشاره کنم ، که به نظر من اهمیت به سزائی دارد و آن اینکه :

برخی از کسانی که در این زمینه به بحث و گفتگو پرداخته اند ، بین تشیع عقیدتی و تشیع سیاسی فرق گذاشته‌اند و تشیع عقیدتی را تشیع معنوی نام نهاده و آن را از نظر زمان بر تشیع سیاسی مقدم شمرده‌اند .

آنها می‌گویند که پیشوایان شیعه بعد از داستان کربلا از صحنه سیاست خارج شدند و به گوشه عزلت گرائیدند و فقط به زهد و عبادت و ارشاد و هدایت پرداختند .

ولی حقیقت اینست که تشیع از نخستین روز پیدایش خود هیچ وقت يك مکتب عقیدتی صرف نبوده است ، بلکه شالوده آن بر اساس رهبری فکری و سرپرستی سیاسی امیرمؤمنان بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) استوار می باشد ، (چنانکه در فصل های پیشین به آن اشاره شد) .

بنابراین ، تفکیک مسأله رهبری فکری از مسأله رهبری سیاسی امکان پذیر نمی باشد ، زیرا بدیهی است که در اسلام این دو مسأله همواره ملازم یکدیگر و تفکیک ناپذیر بوده است و در تشیع نیز که شعبای از آن است ، طبعاً جنبه های عقیدتی با جنبه های سیاسی توأم خواهد بود و فاصله و جدائی میان آنها امکان پذیر نخواهد بود . در این صورت ، تشیعی که به عنوان دژ محکم و تزاستواری برای حمایت از آینده دعوت اسلامی بوجود آمده است ، و در این راه نیاز مبرمی به مرجعیت فکری و رهبری سیاسی دارد ، بدون تردید نمی تواند میان رهبری فکری و سیاسی ، جدائی بیاندازد ، جز اینکه مفهوم اصلی خود را از دست بدهد و مفهوم دیگری بخود بگیرد .

امیرمؤمنان در اثر شخصیت ممتازی که در میان قشرهای مسلمان داشت ، از يك مرجعیت گسترده و وسیعی برخوردار بود که در عهد هر يك از خلفای سه گانه نقش خود را ، از این طریق ایفاء کرد و در پرتو آن ، به دنبال کشته شدن عثمان ، راه برای زعامت و خلافت آن حضرت هموار گردید .

این مرجعیت گسترده و وسیعی که نام برده شد ، نه تشیع

فکری است و نه تشیع سیاسی ، بلکه يك مفهوم وسیع و همه جانبه ای است که تشیع فکری و سیاسی در چهارچوب آن قرار دارد .
 بنابراین نمی توان ، این نوار معین از زمان را ، بنام تشیع معنوی ، (منهای سیاسی) نام نهاد ، و آن را نمونه تفکیک تشیع معنوی از تشیع سیاسی دانست .

اگر چه امیر مومنان در عهد ابوبکر و عمر ، رهبری فکری و عقیدتی جمعی از اصحاب چون ابوذر و سلمان و عمار و ... را به عهده داشت ، ولی این نیز تشیع معنوی "منهای سیاسی" محسوب نمی-شود ، بلکه از این موضوع به دست می آید که این عده از اصحاب ، رهبری فکری و سیاسی دعوت اسلامی را بعد از وفات پیامبر اکرم (ص) از آن امیر مومنان (ع) می دانستند و به همین جهت به خلافت ابوبکر اعتراض می کردند و رهبری سیاسی او را به رسمیت نمی شناختند و با طرفداران زمامداری وی به مشاجره می پرداختند و اینهم یکی از شواهد این حقیقت است که در تشیع ، رهبری فکری جدا از رهبری سیاسی ، طرح نشده است . و فکر جداسازی تشیع معنوی از تشیع سیاسی ، ریشه عقیدتی ندارد ، بلکه هنگامی که رهبری سیاسی را از دست صاحب گرفتند ، تنها رهبری فکری و عقیدتی برای او باقی ماند و در نتیجه رهبری سیاسی او ، رنگ عقیده درونی به خود گرفت و به شکل يك رهبری معنوی درآمد .

* * *

از این رهگذر به امامانی که بعد از حضرت حسین علیه السلام آمد مانند ، نسبت داده شده ، که آنها گوشه عزلت را انتخاب نموده .

به زهد و عبادت پرداخته و از میدان سیاست دوری گزیده‌اند !
 ولی اگر توجه کنیم که تشیع ، برای رهبری دعوت اسلامی يك رشته بهم پیوسته است و لازمه آن تلاش های مداوم و کوشش های پی گیر ، برای تربیت امت اسلامی بر اساس تعالیم اسلام است ، روشن می‌شود که پیشوایان دین محالست که راه گوشه نشینی را پیش گیرند و از میدان سیاست دوری گزینند ، جز اینکه مفهوم تشیع را از دست بدهند و از محدوده تشیع بکلی خارج شوند .

آنچه سبب شده که در مورد پیشوایان شیعه چنین پندار پوچی بوجود آید این است که آنها هیچ وقت در برابر وضع موجود دست به يك اقدام مسلحانه نزدند و در عرصه سیاست (به معنی بسیار محدود آن که فقط با قیام مسلحانه تطبیق می‌کند) گام ننهادند ، و همین موضوع پندار گوشه نشینی و برکناری از صحنه سیاست را در مورد آنها بوجود آورد و بر این پندار واهی دامن زد .

ولی دهها نص صریح از ائمه علیهم السلام بما رسیده است که به روشنی دلالت دارند بر اینکه ، پیشوایان ما آماده بودند که هر لحظه یار و یاورى پیدا کردند ، دست به يك قیام مسلحانه بزنند و وضع موجود را دگرگون سازند و در پرتو آن بر اهداف عالیة اسلام جامه عمل بپوشانند .

و ما اگر سیر انقلاب های شیعی را بررسی کنیم می‌بینیم که در نهضت های شیعی (که مورد تأیید ائمه علیهم السلام بود) عقیده بر این بود که برای پیاده کردن دستورات اسلامی ، تنها وجود نیرو کافی نیست ، بلکه باید پشتوانه این نیرو مردمی باشند که عمق



تعالیم اسلامی را دریافته و از جان و دل به آن گرویده‌اند ، و برای آشنا ساختن توده ها با تعالیم حیات بخش آن ، و در راه حمایت و حفاظت آن ، از هیچ گونه فداکاری و جانبازی دریغ ندارند .

در نیمه اول نخستین قرن اسلامی ، گروهی از مهاجر و انصار و صحابه و تابعین پیدا می شدند که با عمق تعالیم دین آشنا بودند و در نتیجه می توانستند که پشتوانه نیروهائی باشند که در مسیر انقلاب اسلامی به راه می افتد ، ولی در نیمه دوم آن ، تعداد چنین افراد از شماره انگشتان تجاوز نمی کرد و غالب مردم از طریق انحراف به نان و نوائی می رسیدند و در نتیجه نهضت های شیعی به جائی نمی رسید ، چون از دستیاری و فداکاری افراد جانباز و دلسوز ، برخوردار نبود .

در اینجا دو راه برای پیشوایان دین امکان پذیر بود :

۱) سعی و کوشش برای تربیت افراد فهمیده و دلسوزی که بتوانند زمینه را برای نهضت های رهائی بخش فراهم کنند و خود پشتوانه چنین نهضت های باشند .

۲) تحریک عواطف و برانگیختن احساسات ملت مسلمان ، و بالا بردن سطح فکری آنها به یک حدی که بتوانند خود را از تزلزل اراده و سقوط شخصیت نگهدارند و در برابر حکومت های منحرف سر تسلیم فرود نیاورند .

راه اول را پیشوایان شیعه ، شخصاً عهد دار بودند ، و راه دوم را سلحشوران علوی پیمودند .

آنها بودند که با تلاش های پیگیر و جانبازیهای بی دریغ ،

روح مقاومت و تسلیم ناپذیری را در دل ملت مسلمان تقویت کرد و نهضت های مخلصین آنها مورد تأیید ائمه معصومین بود :

روزی امام رضا علیه السلام هنگامی که با مأمون از زید شهید (فرزند امام سجاد (ع)) صحبت می کرد ، فرمود :

” زید از دانشمندان آل محمد (ص) بود ، که برای خدا قیام کرد و با دشمنان خدا به نبرد پرداخت و در راه خدا به شهادت رسید .

پدرم موسی بن جعفر از پدرش حضرت صادق شنیده بود که می فرمود : خداوند عموم ” زید ” را رحمت کند که او مردم را به رهبر شایسته از آل محمد فرا می خواند و اگر قدرتی می یافت به خواسته خود جامه عمل می پوشانید و مردم را به رهبر شایسته از آل محمد سوق می داد .^۱

در حدیث آمده که در حضور امام صادق علیه السلام درباره

(۱) وسائل الشیعه ، کتاب الجهاد ، روایت یاد شده از جمله روایاتی است که دلالت می کند بر اینکه ” زید شهید ” هیچ گونه ادعای ناروائی نداشت و مردم را به امامت خود دعوت نمی کرد ، بلکه به فرد شایسته از آل محمد دعوت می کرد . ولی نظر به اینکه جمعی به امامت او گروید هاند و فرقه زیدیه را بوجود آورد هاند ، به چند نمونه از روایاتی که صراحت دارند بر اینکه او خود چنین داعیه ای نداشت ، اشاره می شود :

مرحوم کلینی در روضه کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود : ” گوئید زید خروج کرد ، بلکه او شخص دانشمند و درستکاری بود و هرگز بخودش دعوت نکرد ، بلکه به فرد شایسته از آل محمد دعوت می کرد ، و اگر چیره می شد به دعوتش جامه عمل

←

کسانیکه از آل محمد قیام کرد ماند ، صحبت به میان آمده ، فرمود :
 "سعادت ما و شیعیان ما در اینست که همواره گروهی از آل محمد
 قیام کنند من دوست می دارم که همیشه گروهی از آل محمد (ص) قیام کنند و من

می پوشانید (روضه کافى ص ۲۶۴) .

در عیون اخبار الرضا بعد از نقل حدیثی به همین مضمون ،
 حضرت رضا علیه السلام از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند :
 "عموم زید" به هنگام قیام از من مشورت کرد ، گفتم : اگر خود را
 برای کشته شدن و بدار آویختن در کنیسه ، آماده کردی ، مانعی
 نیست . " و چون قیام کرد ، حضرت صادق علیه السلام فرمود : وای
 بر کسی که صدای او را بشنود و به یاری او نشتابد .
 مامون پرسید : مگر او از کسانی نبود که ادعای امامت کرد ؟ !

حضرت رضا علیه السلام فرمود :

او هرگز چنین ادعای ناروائی را نکرد ، او پرهیزکارتر از آن بود
 که چنین ادعائی را بکند ، بلکه او در میان جمعیتی قیام کرد که آنها
 چنین خیال باطلی را درباره او داشتند

بخدا سوگند ، او از کسانی است که مشمول این آیه شریفه و
 مخاطب به آن است : " وجاهدوا فی الله حق جهاده ، هو -
 اجتباکم " (در راه خدا آنچنانکه شایسته است ، جهاد کنید ، اوست
 که شما را بگیرد) "سوره حج آیه ۷۸" (عیون الاخبار ج ۱ ص
 ۲۴۸) .

مرحوم مفید در ارشاد می نویسد : " زید بن علی ، مردی عابد و
 زاهد و فقیه و شجاع بود ، با شمشیر قیام کرد ، تا امر معروف و نهی
 از منکر کند و انتقام خون امام حسین (ع) را بگیرد . " (ارشاد مفید ، ص
 ۲۵۱) .

مرحوم محدث نوری در رجال مستدرک الوسائل می نویسد : " زید
 بن علی ، شخص جلیل القدری بود و هرچه برخلاف آن ، وارد
 شده ، باید دور انداخته شود و یا حمل بر تقیه گردد . " (احتجاج
 طبرسی ج ۲ ص ۱۳۴ - ۱۳۵) . (مترجم)

مخارج اهل و عیالشان را بپردازم^۱."

پس اگر می‌بینیم که ائمه هدی در برابر منحرفین شخصا به قیام مسلحانه نپرداخته‌اند علامت این نیست که از جنبه های سیاسی دوری گزیده‌اند ، و بجای رهبری سیاسی به زهد و عبادت پرداخته‌اند ، بلکه علامت اینست که ، فعالیت های سیاسی خود را در حدود امکانات و در چهارچوب شرائط و مقتضیات روز متمرکز مینمودند و با جهان بینی ویژه‌ای ، نهضت های رهائی بخش را رهبری می‌کردند .
" پایان "



(۱) سرائر این ادريس . مرحوم مفيد در كتاب ارشاد ص ۲۵۲
من‌نويسد : هنگامی که خبر شهادت زید بن علی به حضرت عليه‌السلام
رسيد ، به شدت متاثر شد و برای هريك از خانواده کسانى که با او
گشته شده بودند ۱۰۰۰ دینار عطا فرمود . " مترجم "

